

## روزنامه شکار کن و سولقان از شاهزاده ملک‌قاسم میرزا قاجار

به کوشش محمدرضا بهزادی

### [درآمد]

به نظر می‌رسد میان سلاطین قاجاریه کسی مانند ناصرالدین شاه علاقه به ثبت و ضبط زندگی روزمره خویش نداشته است. حتی میان رجال طراز اول و روشنفکران زمانه وی نیز، معدودی مانند او وجود دارند که با به ارث گذاشتن مجموعه‌ای از یادداشت‌های ارزشمندشان، این گونه طلیعه قاجاریان را برای نسل‌های بعد به تصویر کشیده‌اند.

از لابه لای مکتوب ایشان، می‌توان به سیمای واقعی درون حکومت و دربار قاجار پی برد. به خصوص تفصیلاتی که به نظر می‌رسد همواره جایشان در تاریخ خالی بوده و چرایی‌شان با ابهام فراوانی همراه است. در این میان، روزنامه‌ها (خاطرات روزانه) و سفرنامه‌های ناصرالدین شاه که در فاصله چهل و نه سالی که او بر ایران حکومت کرد؛ به نگارش درآمده‌اند، علاوه بر ارزش تاریخی فراوان و یگانگی مجلدات آن در خط و تذهیب و تجلید، اعتبار ویژه‌ای از منظر محتوا و شیوه نگارش و چگونگی نگاه او به عالم پیرامونش دارد. ثبت وقایع روزمره با رعایت و در نظر آوردن جزئیات و بهره بردن از اصطلاحات خاص درباری قاجار، از نکات قابل تأمل و در خور توجه این شیوه منحصر به فرد از روزنامه‌نویسی و کتابت وقایع است.

شیوه‌ای که مختص او و دربار نیمه مدرن - نیمه سنتی هم اوست. همان مکتوباتی که از پس آنها می‌توان به ایران، به گاه سلطنتش از وجوه مختلف نظر انداخت؛ دورانی که بر مبنای معیارها و ارزش‌های متفاوت که برخی نیز از میان اوراق این گزارش‌ها یافت می‌شود، مورد ارزیابی و ارزش داورهای مختلف

و گاه و بی‌گاه متضاد قرار می‌گیرند.

برخی از این گزارش‌ها مشحون از سادگی نوشتار و مؤید راحتی گفتار و نگاه به بیرون و برخی عاری از راحتی کلام و مملو از تکلف در نگارش است. در برخی، وقایع به سادگی آنچه حدوث یافته، آورده شده است. در تعدادی این نسق چهره ندارد؛ گویی قلمش نیز صولت و هیبت شاهنشاهی مستبد را در طلیعه افزون بر چهل و چند سال سلطنتش به رخ صفحه سفید کاغذ کشیده است. با این حال، گفتارهای مختصر و مفید که با دقت و وسواس فراوان تهیه شده، همه گویی نشان از شیوه نگارشی ویژه‌ای دارند که به نظر می‌رسد از اثرات مجالست با ادیبان و بزرگان شعر و مصاحبت مداوم با کتب فارسی و ترجمه‌های فرنگی و کتابخانه سلطنتی ارزشمندش می‌تواند باشد.

رویش و پوییش او در محیطی سرشار از ذوق ادبی و آشنا به سبک‌های مختلف شعر فارسی، در تکوین قلمش به نهایت مؤثر افتاده بود. سبک نگارش و روح و ذوق ادبی و حتی علاقه وافر او به طرح اندازی از مناظر، ابنیه، اشخاص خیالی و حقیقی و نقاشی از محیط بی‌جان، بازتابی از این محیط فرهنگی ویژه می‌تواند باشد. ناصرالدین شاه با علاقه وصف ناپذیر، شعر و نثر فارسی را نیکو آموخت و زبان فارسی خویش را به برکت فضلا و ادیبان عصر فتحعلی‌شاه بهبود بخشید و در شیوایی و رسایی آن پیشرفت‌های چشمگیر و اساسی نمود. در فاصله نه چندان بلندی، نوشته‌های ساده و قصه‌های عامیانه و کتاب‌هایی که برای سرگرمی مطالعه می‌کرد، جای خویش را به سفرنامه‌ها، کتب تاریخ و جغرافیا و سلسله دیوان‌های شعری گذشته و معاصر داده، ذوق ادبی او را شکوفایی بخشید؛ ذوق ادبی ارزنده‌ای که به گاه سلطنت، یاور و مددکار او در نگارش متون و سرودن اشعار مختلف گردید.

شاید بتوان مستهجن نویسی فراوان و ثبت رخداد‌های نه چندان مؤدبانه را در گزارش‌ها و سفرنامه‌هایش، چه به قلم او یا دیگری، زایده تکوین ذهنیت شهزادگان قاجاری در محیط خاص به جا مانده از دوران سلطنت فتحعلی‌شاه جستجو کرد. آشنایی ایشان با سبک‌های نگارشی ادبا و شعری چون قآنی شیرازی، فروغی و یغمای جندقی و دیگران، در ثبت این قسم وقایع بی‌تأثیر نبوده است. نگارش این وقایع در گزارش‌ها و سفرنامه‌هایی که به قلم دیگران از شاه و برای شاه نوشته شده، کمرنگ است، اما در مکتوبات شخص وی نمود و رنگ و لعاب فراوانی دارد. این خرده همواره بر او وارد است که با خروج از حدود عفاف و به کار بستن الفاظ رکیک و شرح وقایع شرم‌آور و خلاف عفت عام و اخلاق جامعه، دامان پاکیزه عروس نثر خویش را به لوث وجود این قبیل ماجراهای ناموزون و نامناسب آلوده است که انصاف این بود، نمی‌بایست بی‌الاید.

ناصرالدین شاه از دوران ولایتعهدی، توجه زیادی به کتاب و کتابخانه از خود بروز داد و در دوران سلطنتش نیز به پیروی از فتحعلی‌شاه در گسترش کتابخانه سلطنتی و جمع‌آوری نسخ خطی و کتب چاپی و مطالعه آنها و امر به ترجمه و تالیف در علوم مختلف، کوشش‌های فراوان نمود. به نظر می‌رسد مطالعه آثار ادبی غنی ایرانی و اطلاعات جسته و گریخته از متون غربی، پیش زمینه‌های ذهنی تأثیرگذاری را برایش فراهم آورده و بی‌دلیل نیست که شوق نگارش از همان طلیعه نخستین دهه سلطنت موجبات فراهم آمدن

دفترچه‌ها، روزنامه‌ها و سفرنامه‌های مختلف را پیش کشیده باشد. خاطراتی که به سنت مرسوم دیوار بلند میان سلطان و رعیت، رنگ و بوی کوچه و بازار و توجه به جو خفقان و فشار و ستم‌دیدی مردم در آن جایگاهی ندارد. حتی روزنامه حاضر که در دوران کوتاه عدالت مدار صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر نگارش یافته است، این حس را به خواننده القا می‌کند که مردم و جامعه در پیرامون شاه نقش بسیار کم‌رنگی را بازی می‌کردند. این گونه به نظر می‌رسد که شاه از جزیره سلطنتی محصور خویش، تمایل زیادی به دیدن وقایع خارج و بازتاب آن در دربار، مگر در برخی موارد محدود، نداشته است.

استبداد سلطانی که رعیت را مالک و ارباب است و مُلک را ملک طلق موروث از سلاطین سلف خویش می‌داند، جز به تفریح و تفریح و شکار آن گونه که دیگران برایش نوشته‌اند یا خود شرح داده است، در سودای اندیشه دیگر نیست؛ سواران و تفنگچیان از سوئی و قرق چیان و قوش بانانش از دیگر سوی شرق و غرب تفکراتش را می‌سازند و دیدگانش جز به دنبال کیک‌های فربه و کل‌های کهنه به چیز دیگری نمی‌چرخد. البته این گناه ناصرالدین شاه تنها نیست، بلکه همواره اطلاع شاه از بدنه اجتماع، چه در دوران قاجار و چه پیش از آن در شه نگاشته‌ها چندان نمودی ندارد.

عصر سلطنت او را می‌توان به دو بخش سنتی و گذار از سنت به مدرنیته پس از اصلاحات و سفر به اروپا تقسیم بندی نمود. به طبع نگاشته‌های این دو بخش نیز با یکدیگر متفاوت بوده و در خور توجه و بررسی می‌باشند. این تفاوت را با نظر به روزنامه حاضر که به یقین قدیمی‌ترین روزنامه خاطرات و سفر شکار ناصرالدین شاه در دومین سال سلطنت اوست، می‌توان دریافت. ناصرالدین شاه، سلطانی با قامت بلند و سیمایی کاملاً ایرانی و خصوصیات یک سلطان شرقی و فراوان آمیزگار به گاه نگارش این روزنامه جوانی نوزده ساله است که در کنار وزیر با درایت خویش با اعتماد به نفس فراوانی حکمروایی خود را آغاز نموده است. شاهزادگان جوان عباس میرزا و تعداد زیادی از پسران فتحعلیشاه، همراه رجال و شخصیت‌های ذی نفوذ عصر محمد شاه، شاکله اولیه حکومت و دولت او را به مدد حمایت و کاردانی میرزا تقی خان فراهانی ساخته‌اند.

پادشاهی که دهه سوم و چهارم حکومتش را دوران گذار و عبور و تحول از جامعه درباری سنتی احیا شده فتحعلی شاه که به نظر می‌رسد آخرین نمونه از دربارهایی به سبک قرون دهم و یازدهم هجری قمری، به سوی درباری با مظاهر خارجی و متمایل به مغرب زمین، می‌دانند. این درحالی است که به طور عام، سلطنت قاجاریه خود نیز دوران گذار و پیوند حکومت سنتی ایرانی با سبک و سیاق عصر صفویان به دنیای جدید قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. دوران این تحول از آخرین سال‌های سلطنت محمد شاه که دوران زمامداری او در پرده‌ای از سؤالات متواتر و مفصل و البته ابهام فراوان باقی مانده و به نظر می‌رسد کوشش در خور توجهی درباره آن صورت نپذیرفته، ایجاد شده و در نیمه سوم و چهارم سلطنت ناصرالدین شاه به اوج خویش رسید. در عصر ناصری اتوریتته‌های جامعه سنتی ایران مورد اعتراض قرار گرفت و به اصطلاح جریانی شد که بعدها در به وجود آوردن مدرنیته مورد توجه واقع شد، پس از آن نیز رفرماسیون جدی در ساختار نهاد حکومت پادشاهی، دگرگونی‌های فزاینده و روبه رشدی را داخل پیکر سلطنت قاجاریه پدید آورد.

\*\*\*

روزنامه شکار کن و سولقان، تألیف و تحریر شاهزاده ملک قاسم میرزا، بیست و چهارمین پسر فتحعلی‌شاه قاجار، در سال ۱۲۶۶ هجری قمری دومین سال سلطنت ناصرالدین شاه به نگارش درآمده است. شاهزاده ملک قاسم میرزا را که فرزندان عباس میرزا و پسران و دختران محمد شاه، آن طور که در متن روزنامه نیز به آن اشاره شده است، خان عمو خطابش می‌کردند، از شاهزادگان با درایت و صاحب قلم و خط و ربط و فضیلت قاجار است که در بخش معرفی مؤلف و محرر روزنامه به طور دقیق به وی اشاره خواهد شد.

این روزنامه نخستین و قدیمی‌ترین سفرنامه یا روزنامه وقایع یکی از مسافرت‌ها و اردوهای شکار ناصرالدین شاه است که به دستور شخصی او، آن گونه که مؤلف ذکر کرده، در دومین سال سلطنتش به رشته تحریر درآمده است. این نسخه منحصر به فرد برای اهدا به شاه نگارش و تجلید شده و دور نیست از نظر میرزا تقی خان امیرکبیر نیز نگذشته باشد.

از عصر باستان تا طلعه صفویان و پس از آن تا برآمدن قاجاریان، تسلط سلطان در جنگ و سلحشوری، رشادت، تیزهوشی و سرسختی در پیکار، همزمان با تسلطش بر اسلحه و شناخت نجبیر و نجبیرگاه شایستگی او را به رخ می‌کشیده؛ از دیگر سوی میزان توانایی‌اش در عیش و عشرت و لذت جویی در طرب و کامستانی از نوشیدن و خوردن و زن و شعر و موسیقی و نقاشی نیز معیار بزم را علاوه بر رزم، در او زنده نگاه می‌داشته است.

شور و شوق ناصرالدین شاه برای سواری و شکار در سرتاسر عمر وی بازتاب مخصوصی دارد و به نظر می‌رسد بتوان این خصیصه مهم را از همان آغازین سال‌های سلطنت در او جستجو کرد و بازیافت. سرمشق شاه جوان در اردو کشی‌های شکار پرتجمل و ذوق وصف ناپذیرش به اغذیه و ماکولات و حلویات بی‌مانند و تزیین اقامتگاه‌های پر طول و تفصیل، همه و همه نشان از بزم اجدادی و یادآوری دوران پرشکوه فتحعلی‌شاه دارد.

اصول مهم در بزم و رزم، سینه به سینه میان شهزادگان قاجار، از رموز کامستانی گرفته تا سلحشوری و دلاوری به ارث می‌رسید و به نظر می‌رسد نیاز به آموزش خاصی نداشته است. این مسئله مسلم است که از ناصرالدین شاه، حتی در دوران ولیعهدی نیز انتظار می‌رفت مانند مابقی هم‌سالان و هم نسلانش جزئیات پیچیده نژاد اسبها، طرز سواری و همچنین پرورش شکره‌گان و آیین باستانی شکار با پرندگان شکاری و راه و رسم قوش بازی و شکار آهو با تازی و غیره را به نیکی بدانند و به رسم شهزادگان قدیم ایرانی آن را ارج نهد. ناصرالدین شاه این امور را به درستی آموخته، اطلاعات دقیقی از انواع شکاری‌ها و کنام و آشیانه ایشان داشته و رموز تیراندازی و تفنگ‌شناسی و راه‌یابی در کوهستان‌های مرتفع و سلسله جبال پربیچ و خم و دره‌های عمیق آن را به درستی در حافظه خویش محفوظ داشت.

## مؤلف و محرر روزنامه

شاهزاده ملک قاسم میرزا، پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه قاجار در دوم جمادی الثانی ۱۲۲۲ هـ. ق چشم به جهان گشود. او برادر تنی ملک منصور میرزا بیست و ششمین پسر فتحعلی شاه قاجار بود. مادر این دو شاهزاده، بیگم خانم پانزدهمین همسر فتحعلی شاه، و دختر امامقلی خان بیگلربیگی ارومیه از طایفه افشار ارومی بوده است. این بانو بسیار مورد توجه شاه قاجار، و از همسران خوشخوی و با سلوک آن پادشاه بوده و همواره از وی به نیکی یاد می‌شده است.<sup>۱</sup>

ملک قاسم میرزا پس از رسیدن به سن بلوغ، وارد دستگاه حکومتی عباس میرزای نایب السلطنه شد و از طرف او به حکومت شهرها و ولایت‌های کوچک و بزرگ آذربایجان گمارده می‌شده است. از جمله در سال ۱۲۴۳ هجری قمری به حکومت ارومیه منصوب گردید، ولی به علت بدرفتاری با مردم و رعایا، نایب السلطنه او را از حکومت عزل کرد. این دو برادر؛ یک خواهر تنی داشتند که همسر میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی بوده است. به سبب این وصلت، ملک قاسم میرزا در تبریز با حاجیه خانم دختر میرزا عیسی (میرزای بزرگ) قائم مقام که از همسر آذربایجانی خود داشت و خواهر صلیبی ابوالقاسم خان بود، ازدواج کرد. همسر دیگر او دختری گرجی به نام گلنچه بوده که نسل کنونی خانواده ملک قاسمی در تبریز از این بانو است. وی در سال ۱۲۴۸ هـ. ق، یعنی یک سال پیش از وفات عباس میرزا به امر فتحعلی شاه از تبریز به تهران آمد و به امر شاه برای دستیاری نایب السلطنه به خراسان فرستاده شد، ولی پس از وفات ولیعهد در سال ۱۲۴۹ هـ. ق دوباره به آذربایجان بازگشت و مشغول رتق و فتق امور مایملک خویش پرداخت.

در سال ۱۲۵۰ هـ. ق، پدر روحانی جاستین پرکینز<sup>۲</sup>، نخستین کشیش و مبلغ پروتستانی از اهالی آمریکا به ایران آمد. وی همراه همسر خود، مدتی را در تبریز توقف کرد تا زبان فارسی و ترکی را به خوبی بیاموزد. پس از آن پدر روحانی به ارومیه رهسپار شد تا وظیفه میسیونری خود را به انجام رساند. در این بین ملک قاسم میرزا که سمت بازرسی حکومت را داشت، زبان انگلیسی را نزد این کشیش به خوبی فرا گرفت. همچنین باید اضافه کرد که ملک قاسم میرزا از تأسیس مدرسه میسیونری آمریکایی سخت حمایت کرده و از ایشان پشتیبانی می‌کرد. همچنین در املاک خود در شیشوان مدرسه‌ای بنا کرده و شاگردانی چند را در آن گرد آورده بود و برای تدریس به دانش آموزان، معلمی ارمنی به نام دیاکر را از هندوستان فراخوانده و استخدام کرده بود. او برای آنکه زارعین را متقاعد به فرستادن فرزندانشان به مدرسه نماید، ایشان را از پرداخت مالیات و سهم مالکانه معاف می‌کرد.

کنت دو سرسی<sup>۳</sup>، سفیر فوق العاده فرانسه در ایران، در سفرنامه خود که میان سال‌های ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ هـ. ق نگاشته شده، از دیدار خود با ملک قاسم میرزا در تبریز آورده است:

۱. عضدالدوله، سلطان احمد میرزا، تاریخ عضدی، به کوشش (با توضیحات و اضافاتی از) عبدالحسین نوائی، تهران، بابک، ۱۳۵۶، ص ۲۷.

2. Rev. J. Perkins

3. Le Comte Louran de Sercey(cerci)

« ما کامران میرزا را ترک کردیم و نزد یکی از عموهایش ، ملک قاسم میرزا رفتیم که شاهزاده‌ای جذاب بود و در مدت اقامت‌مان در تبریز از مهربانی‌ها و خیراندیشی‌های بی‌پایانش همواره برخوردار بودیم. اتفاقاً این شاهزاده به زبان فرانسه خوب تکلم می‌کرد؛ او مانند چند پسر دیگر فتحعلی‌شاه تحت نظر یک بانوی فرانسوی تربیت شده بود که در ایران اقامت داشت. او به هرچه که از اروپا بود، علاقه زیادی نشان می‌داد و روزهایش در این تأسف می‌گذشت که نمی‌تواند از تمام مزایای فرهنگ غربی استفاده کند. ملک قاسم میرزا طبیعتاً مرد بسیار خوبی بود و آن قدر خیر اندیش که مصاحبتش برای من واقعاً لذت داشت.»<sup>۱</sup> کنت ، حتی یک سفر برای شکار با شاهین همراه ملک قاسم میرزا به اطراف تبریز می‌رود. او در یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«در حدود ساعت هشت صبح از تبریز حرکت کردیم و مدت نیم ساعت در همان جلگه‌ای که پیش از ورود به این شهر قدم گذاشته‌ایم، راه پیمودیم. سپس به طرف راست منحرف شده و وارد نواحی کوهستانی شدیم. حدود یک ساعت سربالایی تندی را پیمودیم ، ... همراهان شاهزاده، شاهین‌ها را روی دستشان نگه داشته بودند و سگ‌هایی که باید پرندگانی را که شاهین شکار می‌کند جمع کنند و برایمان بیاورند، همراه بودند.»

ملک قاسم خان [ملک قاسم میرزا] علاوه بر علاقه مخصوصی که به شکار دارد و از مهارت زیاد در این زمینه برخوردار است، تیراندازی‌اش نیز بسیار خوب است و ظاهراً این هنر را از پدرش فتحعلی‌شاه به ارث برده است.<sup>۲</sup>

اوژن ناپلئون فلاندن<sup>۳</sup>، یکی از کسانی بود که می‌توان او را به درستی از دوستان صمیمی و نزدیک ملک قاسم میرزا برشمرد. این جهانگرد فرانسوی در سال ۱۲۵۶ هـ. ق با ملک قاسم میرزا در تبریز ملاقات کرد و از همراهان نزدیک او گردید. فلاندن در سفرنامه‌اش آورده است:

«این شاهزاده ملک قاسم میرزا، یکی از هفتاد پسر فتحعلی‌شاه است که بر اثر فکر بلند و معلومات کافی، یکی از مردان بزرگ مشرق زمین به شمار می‌رود. شش زبان کامل یعنی فرانسه، انگلیسی، روسی، ترکی، عربی و هندی را می‌داند و از حامیان جدی مدرسه فرانسوی‌ها بوده است. او به ما گفت زبان فرانسوی را از بانویی فرانسوی به نام مادام ماری نیر<sup>۴</sup> آموخته است.»<sup>۵</sup>

این بانوی فرانسوی، معلم زبان محمد شاه نیز بوده است. اوژن فلاندن بیشتر با شاهزاده مأنوس بود و

۱. دوسرسی، کنت لوران، ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ (سفرات فوق العاده کنت دوسرسی). ترجمه احسان اشراقی .

تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۹۶ و ۹۷

۲. همان ، ص ۱۱۲.

3. Jean-Baptiste Eugène Napoléon Flandin

4. Mme.de la Mariniere

۵. فلاندن ، اوژن ناپلئون، سفرنامه اوژن فلاندن در سال ۱۸۴۰-۱۸۴۱، ترجمه حسین نور صادقی، تهران، اشرفی،

۱۳۵۶، ص ۶۵ - ۶۷

می‌توان او را از اولین کسانی دانست که برای اولین بار به اندرون شاهزاده قاجاری راه یافت. ملک قاسم میرزا در تبریز از فلاندن دعوت کرد تا با حضور در حرم او، همسرانش را به وی معرفی کند. از دیگر کسانی که شخصیت ملک قاسم میرزا را به تصویر کشیده‌اند، می‌توان به کلنل ف. کلمباری<sup>۱</sup> اشاره کرد. کلمباری سرهنگ مهندسین قورخانه مبارکه محمد شاه قاجار بود که از آخرین سال سلطنت فتحعلیشاه، یعنی ۱۲۴۹ هـ ق به ایران آمد و در تبریز اقامت گزید. او در یادداشت‌هایش به دیدارهای مکرر خود با ملک قاسم میرزا اشاره کرده است. کلنل ملک قاسم میرزا را هنرمندی تجدد طلب و یکی از کمیاب‌ترین شخصیت‌های فرهنگی و ادبی در میان شاهزادگان قاجار معرفی کرده و او را ستوده است.

کلمباری در یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«ملک قاسم میرزا مجله‌های دوجهان<sup>۲</sup> و هیاهو<sup>۳</sup> را که از پارسی‌ترین نشریه‌های زمان بودند، مرتباً می‌خواند. به هنر نقاشی بسیار علاقمند بود و سخت طرفدار هر چیزی بود که از اروپا وارد می‌شد. او از نخستین شاهزادگان قاجار بود که بر خلاف رسم و سنت زمانه، اوژن فلاندن دوست نقاش فرنگی اش را به حرمسرا و در میان زنان اندرون حرم خود راه داد. این شاهزاده خانه بزرگی در کنار دریاچه ارومیه داشت که شب نشینی‌ها و میهمانی‌های بزرگ و باشکوه را برای پذیرایی از دوستان ایرانی و خارجی خود تدارک می‌دید و برای سرگرم کردن ایشان برنامه شکار با قوش و تازی را، به راه می‌انداخت»<sup>۴</sup>.

احتمال اینکه شاهزاده سرهنگ کلمباری را نیز داخل حرمسرای خویش پذیرایی و میهمان کرده باشد، بعید نیست اما در یادداشت‌های کلمباری به آن اشاره‌ای نشده است.<sup>۵</sup>

کلمباری به خاطر داشت که در روز ملاقاتش با ولیعهد (محمد میرزا)، یک نقاش ایرانی به نام محمد حسن افشار نیز حضور داشت که در حال نقاشی یکی از پیروزی‌های نظامی محمد میرزا در خراسان بود و محمد میرزا سرگرم تماشای او بود. در این تابلو، شاهزاده ولیعهد ده برابر بزرگ‌تر از سربازانش، که در زیر پای اسب او همچون انبوهی مورچه دیده می‌شدند، ترسیم شده بود. اندازه سایر شخصیت‌های حاضر در صفحه به نسبت مقام و درجه‌شان فرق می‌کرد. در تابلو تصویر عمومی ولیعهد، ملک قاسم میرزا را که کلمباری را به شاهزاده معرفی کرده بود دیده می‌شد، لیکن با ابعادی بسیار بزرگ‌تر از برادرزاده خود و ولیعهد کوچک‌ترین واکنشی به این بی‌احترامی نشان نمی‌داد. شاید هم به اقتضای موقعیت نمی‌خواست اظهار شگفتی و تعجب کند!

1. Colonel F. Colombari
2. Revue des deux Mondes
3. Charivari

۴. تورنتن، لین. تصاویری از ایران (سفر کلنل ف. کلمباری به دربار شاه ایران، ۱۲۴۹ تا ۱۲۶۵ هـ ق). ترجمه مینا نوائی، مقدمه از علی بلوکباشی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۳ و ۲۴ از مقدمه.

۵. همان، ص ۵۸ و ۵۹.

۶. همان، ص ۳۹.



علاقه ملک قاسم میرزا به کلمباری حتی پس از بازگشت او به اروپا و ازدواج با بیوه دکتر لئون لا با<sup>۱</sup> که پزشک محمد شاه پیش از دکتر کلوکه بود، در نامه‌ای که به تاریخ دهم دسامبر ۱۸۴۸ میلادی به خانم لور لا با<sup>۲</sup> نگاشته است و در آن از درگذشت دکتر و وصلت خانم لا با با سرهنگ کلمباری سخن به میان می‌آورد، مشاهده می‌شود. در این نامه شاهزاده قاجار اشاره می‌کند که خبر این ازدواج را از تعدادی از دوستان قدیم کلمباری، که همیشه جویای احوالش بوده، شنیده است.

در این نامه آمده است: «امیدوارم که سرهنگ کلمباری شما را دوباره به میان ایرانیان بازگرداند تا بتوانید به مدد استعدادها و شایستگی‌هایتان جمع ما را که پس از عزیمت شما دچار رکود و رخوت شده است، روح تازه ببخشید. به خصوص بسیار امیدوارم که به زودی شما را در شهر خودم ملاقات کنم تا ضیافتی به افتخار ورودتان ترتیب دهم و بدین وسیله دوباره شاهد هنرنمایی‌های شما در نواختن پیانو باشم»<sup>۳</sup>.

نامه سرشار از عطف و صمیمیت بود، لیکن تقدیر چنین رقم زده بود که آنها دیگر هرگز یکدیگر را نبینند.<sup>۴</sup>

به سال ۱۲۵۶ هـ. ق. شاهزاده قهرمان میرزا حاکم آذربایجان درگذشت و ملک قاسم میرزا مأموریت یافت تا جسد او را به قم حمل کند. در همان اثنا، بهمن میرزا که حاکم بروجرد بود، به فرمان شاه جانشین قهرمان میرزا شد و ملک قاسم میرزا، علاوه بر حکومت ارومیه حاکم بروجرد نیز گردید.

بین سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۱ هـ. ق. به علت عدم سازش و رفتار آزاد منشانه‌اش و ناسازگاری با روش صدارت حاج میرزا آقاسی گفته می‌شود که از حکومت ارومیه معزول گردید و تنها به حکومت بروجرد اکتفا کرد. در سال ۱۲۶۱ هـ. ق. از دارالخلافه مأموریت یافت که از بروجرد به آذربایجان رفته، یک هزار تومان از میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی مصادره کند و به پایتخت ارسال نماید. اما به علت مهاجرت ویا فرار میرزا نظر علی به قم این مأموریت عقیم ماند و باعث سعایت حاج میرزا آقاسی نزد شاه گردید. در همان سال، گروهی در تهران گرد هم آمده و بر آن بودند که حاجی را از صدارت برانداخته، منوچهر خان معتمدالدوله گرجی را که حاکم اصفهان بود، صدر اعظم کنند. از جمله کسانی که در این توطئه بر ضد حاجی شرکت داشتند، یکی هم ملک قاسم میرزا بود. حاج میرزا آقاسی که از نیت این گروه واقف گردید، شاه را وادار کرد که ملک قاسم میرزا به تبریز تبعید و از تمام مناصب خویش عزل نماید. شاهزاده تا سال ۱۲۶۴ هـ. ق. سال وفات محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه به این حال روزگار در تبریز می‌گذرانید.

پس از درگذشت شاه ماضی (محمد شاه)، میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام (امیرکبیر بعدی) که مقدمات جلوس و حرکت ناصرالدین شاه هفده ساله را از تبریز به تهران فراهم آورد، هنگام حرکت از تبریز به سوی تهران به علت آشنایی که با روحیه و علم و ترقیخواهی ملک قاسم میرزا داشت، با درخواست از

1. Docteur Leon Labat

2. Laure Labat

۳. همان، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۶۹.



شاه جوان او را به فرمانروایی آذربایجان برکشید و میرزا محمد رضا خان فراهانی به وزارت و میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله را به کارگزاری مهم خارج او منصوب کرد. حکومت ملک قاسم میرزا تا نیمه سال ۱۲۶۵ هـ.ق در تبریز ادامه یافت، اما به علت برخی اتفاقات، در رجب سال ۱۲۶۵ هـ.ق، ملک قاسم میرزا از حکومت آذربایجان عزل و به جای او حمزه میرزا حشمت الدوله مأمور آذربایجان شد. از میان روزنامه حاضر آن طور که خود ذکر کرده در اثنای حکومت با ریش سفیدان آذربایجان (یا ریش سفید آذربایجان) مرافعه‌ای اتفاق می‌افتد که وی تبریز را رها کرده، به سوی تهران عزیمت می‌کند. در روزنامه از دوازده هزار تومانی صحبت می‌کند که معلوم نیست بدهی بوده یا مسئله‌ای دیگر در میان بوده است. به هر روی، وی از نیمه دوم سال ۱۲۶۵ هجری قمری در تهران به سر می‌برده است. همچنین در سفر شکار کن و سولقان در ربیع الثانی ۱۲۶۶ هجری قمری از همراهان شاه بوده و اقدام به تهیه این گزارش از اردوی شاهی کرده است. ملک قاسم میرزا در آن تاریخ چهل و چهار ساله بوده است.

ملک قاسم میرزا پس از چند سال زندگی در تهران، در حدود سال‌های ۷۳-۱۲۷۲ هـ.ق به تبریز باز می‌گردد و در شیشوان که جزو تبول او بوده است، زندگی جدیدی را شروع می‌کند؛ همچنین در خارج شهر تبریز نیز عمارتی به سبک اروپایی برپا می‌کند که محل دعوت از علما و دانشمندان ایرانی و فرنگی بوده است. ملک قاسم میرزا گویا از اعضای انجمن آسیا شناسی (انجمن آسیایی)<sup>۱</sup> پاریس بوده، ولی نام او در فهرست اعضای انجمن ثبت نشده و ما از کم و کیف عضویت و حتی شاخه فعالیت وی اطلاع چندانی نداریم، چه بسا عضویت او حالت نمایندگی داشته و افتخاری بوده است. او نخستین کسی است که می‌خواست از چغندر، قند استخراج نماید و هشت سال پیش از دکتر پولاک بدین کار دست زده بود، اما کوشش‌های او به جایی نرسید.<sup>۲</sup>

آگاهی‌های پزشکی شاهزاده هم بسیار بود و در خانواده‌اش چنین شایع بود که او توانسته است عقیم بودن خود را معالجه کند و صاحب فرزندی شود، چنان که فلانندن این مطلب را تصریح کرده و خانواده‌اش نیز بر این باورند که شاهزاده برای آموختن علم طبابت به فرانسه مسافرت کرده، اما از تاریخ و زمان این مسافرت هیچ آگاهی در دست نداریم.<sup>۳</sup>

ملک قاسم میرزا را فرزندان نایب السلطنه و نواده‌هایش خان عمو خطاب می‌کردند و حتی از لابه لای متن روزنامه حاضر نیز می‌توان دریافت که شاهزاده متجدد و آشنا به معاشرت و اسلوب زندگانی اروپایی بوده است. به عنوان مثال کشیدن سیگار (سیگارت) توسط او، آن هم در زمانی که قلیان و چپق به عنوان وسایل دخانی سنتی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت، یا تسلط به زبان فرانسه، خود دلیلی بر تغییر سمت و سوی معیشت او به شکل اروپایی می‌تواند باشد. سرانجام ملک قاسم میرزا در حدود سال ۱۲۷۷ هـ.ق

## 1. Société Asiatique

۲. ذکاء، یحیی، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۱۷.

که پیرامون ۵۵ سال داشت، چشم از جهان فروبست و در جوار رحمت حق آرامید.

### نکاتی پیرامون نسخه خطی روزنامه شکار کن و سولقان

این روزنامه نیز مانند بسیاری از دیگر نفایس مجموعه نسخ خطی کتابخانه ملی، پس از انتقال بخش اعظمی از کتاب‌های کتابخانه سلطنتی قصر گلستان به کتابخانه ملی که نگارنده این سطور در مقالات پیشین، چه در فصلنامه وزین پیام بهارستان و چه در دیگر مجلات مفصل به آن پرداخته است، در مجموعه نسخ خطی آن کتابخانه محفوظ گردید و اینک پس از گذشت یکصد و شصت و هفت سال از تاریخ کتابت، مورد بررسی و بازنویسی قرار گرفته تا اطلاعات ناب، دقیق و دست نخورده ای را از آغازین سال‌های حکومت ناصرالدین شاه به تصویر بکشد.

این روزنامه به خط نستعلیق نیم دانگ با کتابت خوب روی کاغذ فرنگی در ۲۸ صفحه کتابت شده است و تعداد سطور در هر صفحه سیزده سطر کامل است. جدول کشی ساده‌ای به رنگ سبز و زرد و سیاه دور سطور کشیده شده است. در صفحه آغازین نسخه داخل جدول کشی سر لوح، مهر ترکی ناصرالدین شاه به مضمون "هو، شاه شاهان ناصرالدین مهر در، ۱۲۷۴" نقش بسته بوده که به دلیلی نامعلوم پاک شده است. جلد نسخه، تیماج قرمز دولایی و دور زرشکی خوشرنگ است. روی جلد، برچسب کوچکی وجود دارد که روی آن عبارت «روزنامه سفر کن و سولقان [سولقان]» ذکر و با شماره ۱۱۸۵ ملاحظه می‌شود. در صفحه پیش از شروع روزنامه، برچسب کتابخانه دولت علیه ایران از نوع «آ» چسبانیده شده و در قسمت اسم کتاب به دستخط مرحوم میرزا موسی خان مرآت الممالک با جوهر بنفش عبارت «سفرنامه شکارگاه کن» نگارش یافته است. در قسمت ملاحظات نیز امضای مرآت الممالک به چشم می‌خورد.

در صفحه دوم پس از جلد، نامه‌ای که به نظر می‌رسد خط شاهزاده ملک قاسم میرزا باشد؛ خطاب به شاه به نگارش درآمده و می‌توان آن را یادداشت تقدیمی مؤلف به شاه به شمار آورد. این صفحه نیز پیش از آغاز متن بازنویسی شده، تصحیح و آورده شده است.

این نسخه به شماره ف ۱۰۳۵۴ در مجموعه نسخه‌های خطی تالار خوارزمی، تالار و مخزن نفایس و کتب خطی و مرقات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، نگهداری می‌شود.

ذکر این نکته لازم است که متن حاضر بر اساس رسم الخط زبان فارسی امروز نگارش یافته است. و علامت‌های دستوری وارد شده در متن نظیر (.)، (،)، (؛) و (:)، بر این اساس فاقد علامت افزوده [ ] می‌باشند.

همچنین کلماتی مانند: تولها، خانها، فعلها، بچه‌ها، میوه‌ها، سلسله‌ها، کالسکه‌ها و به بیند؛ به صورت تصحیح شده در متن؛ توله‌ها، خانه‌ها، فعله‌ها، بچه‌ها، میوه‌ها، سلسله‌ها، کالکسکه‌ها و ببیند آورده شده‌اند. در پایان ذکر این نکته ضروری است که در تصحیح این جزوه کوچک، علاوه بر رعایت امانتداری توسط کوششگر، پانویس‌های دقیقی از اصل نسخه و فهرست قابل قبولی از نمایه اشخاص و اعلام، تا آنجا که برای این ضعیف مقذور بود، به پاورقی‌ها افزوده شده تا این متن به راحتی در دسترس

همگان قرار گیرد.

### جدول شماره ۱:

روزهایی که ناصرالدین شاه از دوران ولایتعهدی تا سال ۱۳۰۷ ه. ق. در کن و سولقان گذرانیده است. (بدون ذکر وقایع و تاریخ روزنامه حاضر)

در سال ۱۲۶۳ ه. ق. ناصرالدین میرزای ولیعهد برای انتظام کار آذربایجان به آن جا رهسپار می شود و روز نوزدهم صفر از دارالخلافه تهران خیمه بیرون زده ، نخست در قریه کن متوقف می شود. یکشنبه نهم جمادی الاولی ۱۲۷۱ ه. ق. تا جمعه چهاردهم این ماه را ناصرالدین شاه در کن و سولقان گذرانیده است.

روز چهاردهم ذی الحجه ۱۲۸۴ ه. ق. ناصرالدین به عزم شکار و تفرج به کن و پس از دو شب اقامت به سلیمانیه کرج می رود . در صفر ۱۲۹۰ ه. ق. ناصرالدین شاه به کن رفته است.

روز شنبه نهم ربیع الثانی ۱۳۰۰ ه. ق. تا عصر سه شنبه دوازدهم همان ماه ناصرالدین شاه در کن بوده است.

روز یکشنبه بیست جمادی الاولی ۱۳۰۷ هجری قمری تا عصر سه شنبه بیست و دوم همان ماه را ناصرالدین شاه در کن گذرانیده است.

### [یادداشت تقدیمی مؤلف روزنامه به حضور شاه]

هو الله

قربان خاک پای مبارکت شوم، اعلی حضرت ظل الله، شاهنشاه دین پناه، امر مقرر فرمودند که این بنده آستان شهریاری ملک قاسم قاجار، روزنامه شکار کن<sup>۱</sup> [و] سولقان<sup>۲</sup> را بنویسید و اگر بتواند مزاح قلیلی از بابت نمک در طعام داخل روزنامه نماید، بلکه به سبب املاء و انشای بی قابلیت این جان نثار، قبله عالم تفریح بفرماید. غلام حلقه به گوش هر قدر تلاش کردم که مضامین خاص پیدا گردد، در روزنامه ثبت و تحریر کنم ممکن و مقدور نشد. به دلیل اینکه بعضی از مردم می خواهند به صورت محترمین بوده و خود را داخل زمره مردمان معقول نمایند، هیچ گونه سخن از آنها شنیده نمی شود. اگر مضمونی از آنها بتوان پیدا کرد، در خانه های آنها و پهلوی زن هایشان<sup>۳</sup> است که این بنده را به آنجاها، راهی نیست و بعضی دیگر که مردمان معقولند و بسیار به تعقل راه می روند، امکان ندارد که از آنها مضمون به دست بیاید. پاره [ای] بی سر و پاها که نزدیک ما بندگان نمی آیند و مضمونی هم که از آن طایفه به دست می آید، قابل و لایق

۱. در اصل: کند.

۲. در اصل: سُلقان.

۳. در اصل: زن هایشان.

روزنامه حضور اقدس شهریاری نمی‌شود، لاعلاج بعضی از رفقا و اخوان را مضمون کرده و قدری مضمون تراشی نموده تا اینکه روزنامه محقری با کمال روسیاهی و خجالت و شرمساری نوشته، به حضور اقدس فرستاد. امید چنان است که از راه التفات مضمون‌های بی‌مزه آنها را هم به نظر شفقت نگریسته، این بنده را از مخلصین و بندگان پاک دل پاک اعتقاد مثل همیشه دانسته، از زمره حلقه به گوشان، اخراجم نفرمایید. امر الاشرف الاعلی مطاع.

بسم الله الرحمن الرحيم

حسب الحکم اعلی حضرت شهریاری، روحی و روح‌العالمین فدا، روزنامه شکار کن<sup>۱</sup> و سولقان را، این بنده آستان [ملک قاسم قاجار] بنویسد؛ چون مثلی است مشهور که حکم حاکم و مرگ مفاجات و همچنین حکم پادشاه تالی احکام الله است، خوانندگان این روزنامه باید گله‌گذاری را موقوف کرده و اگر متن واقع بنویسم، نباید برنجند که دروغ‌گویی، شیوه این بنده جان نثار نیست.

## اول، صبح یوم دوشنبه ۱۲

صدای توپ سواری به گوش این بنده رسید. مثل شیر شکاری خون در عروق به جوش آمده، امر به زین کردن یابوها شد و خود برای گذراندن امر ماهوت سرباز که قرار شده بود، رو به طرف کاروانسرای گرجی‌ها کرده، در بازار از شدت زیادی مردم هزار جا تنه خورده و به خرهای باردار { ... } با یابوهای طهرانی کشتی‌ها گرفته، با سگ‌های محله و توله‌های شکاری شکارچیان توی هم رفته، با هزار معرکه به اعانت دو سه نفر از ترکان ... که پیش روی بنده بودند و به جهت من راه باز می‌کردند، در نفس آخر خود را به کاروانسرای گرجی‌ها انداخته، به بالاخانه قره پط و خواجه پطروس<sup>۲</sup> رسیدم. از بس تقلا کرده نزدیک بود از گرسنگی غش کنم. گرجی مزبور به جهت امورات خود به جای دیگر رفته بود؛ به کسان خواجه گرجی اظهار گرسنگی کردم، گفتند چلو پزی از ترکان تبریز در بازار کار می‌کند. از شغف شنیدن اسم چلو، ضعف بر غش افزود؛ چه فایده که آورنده چلو، مورچه‌سوار شده بود. اقالاً دو ساعت طول کشید تا چلو رسید. یک عدد شاه‌ماهی که مشهورترین ماهی‌های گرجستان است از خانه خواجه قره‌پط آورده، بنای پختن آن را هم گذاشتند. هر چه ملتمس شده که زود باشید از گرسنگی می‌میرم، گفتند حکما باید ماهی هم پخته با هم بیاوریم. بالاخره ماهی پخت اما چه فایده چلو سرد شده، برنج‌ها [هم] مثل برنج نپخته و میخ آهن گشته، هر طور بود به مطلب خود رسید. به مضمون اینکه:

۱. در اصل : کند.

۲. از این پس، هر جا کلمات و جملات خلاف ادب و عفت عمومی یا توهین به برخی از اقوام آورده شده باشد، به جای آن [ ... ] خواهد آمد.

۳. در اصل : پترویس.

سر دستم اگر به قاب رسد می‌زنم نقب تا به آب رسد

پهلوی دوری را شکافته، نجویده بلعیده تا خود را سیر کردم. در آن زمان خواجه مزبور آمد و حاجی موسیخان گرک یراق<sup>۱</sup> رسیده معامله را گذرانیدم. در این معاملات اصل و فرع حکایتی نیست، دلالی و شاگردانه آخرش معرکه است.

آنها را هم راضی کردم. چهار ساعت به غروب مانده از آنجا سوار شده باز از راه بازار، به هر طریق بوده، از دروازه قزوین بیرون شدم. محشر غریب در راه بوده، هر کس از شهر به شکار رفته مال‌هایش را برگردانیده، در بین راه همه حیوانات جفتک انداخته رو به طویله می‌رفتند. پنج شش جا نزدیک بوده لگدکوب قاطر و یابو شده؛ لاعلاج از راه کناره گرفته، پناه به خدا به سنگلاخ افتادم. ترک‌ها گفته‌اند {...} واقعاً همین طور بود، چون گاهی می‌تاختم، سنگ از زیر پای اسب جلودار در می‌رفت، به کله اسب من می‌خورد و گاهی اسب من سر سُم می‌رفت.

بعضی وقت یابوی من به زانو می‌نشست. سبحان الله، امروز طالع من چه نحوست داشت. نه والله چنین می‌دانم که این روزها واقعاً برگشت طالع من است. قوش قزل بی پیر من که کلاغ و قوزقون می‌گرفت، امروز گویا قهر کرده است یا خجالت از شکار خود می‌کشد. هر چه کردم که به رفقا خدمت کنم، یکی از دشمنان را بلکه گرفته باشم، نشد. می‌ترسم محسن میرزا<sup>۲</sup> گله از من بکند که چرا به هر طور بود، دشمن ایشان را نگرفتم. باری نزدیک ده رسیده، از منزل خود خبر نداشتم. فراشی آمد که منزلت را می‌نمایم. به پیش افتاد؛ و همه جای ده را گردیدیم. بالاخره در کنار واقعی ده که از همه دورتر بود منزل خود را جست، خسته و مانده به منزل رسیده، که صدای جنگ بلند شده؛ غلامان رشید به سر یابوهای من ریختند که در طویله بیرون کنند. از این طرف نوکرهای خر من بیرون دویدند، اوقاتم تلخ شده که معرکه خواهد شد.

۱. کرک یراق یا کرک یراق به ابزار آلات پوستینه و ساز و برگ چرمینه اطلاق می‌شده و به نظر می‌رسد از عصر امرای آق قویونلو و سلاطین صفوی، همواره کرک یراقان به متصدیان تهیه ساز و برگ و تجهیزات چرمینه قشون اطلاق می‌شده است.

برای آگاهی فزون تر بنگرید به: منصور، فیروز، کرک یراق چیست، گرگ باران دیده یعنی چه؟، هنر و مردم، سال شانزدهم، شماره صد و هشتاد و نهم و نودم. تیر و مرداد ۱۳۳۷ (۱۳۵۷). صص ۵۵-۵۸.

۲. قوشچی‌ها و قوشبازها، کلاغ و قره قوش یا عقاب را از دشمنان شاهین و بازهای شکاری می‌دانند. کلاغ را بدین جهت که باعث انحراف قوش از شکار اصلی اش شده و قره قوش را چون می‌تواند باز و شاهین را شکار کند. قوزقون: غراب بزرگ سیاه. (فهرست مخزن الادویه).

۳. شاهزاده محسن میرزا یا محمد محسن میرزا؛ پسر بزرگ و ارشد اولاد عبدالله میرزا متخلص به دارا، پسر یازدهم فتحعلیشاه قاجار است که یکی از شاهزادگان فاضل این طایفه بوده و ریاست اصطبل خاصه مبارکه و امیرآخوری دربار ناصرالدین شاه را بر عهده داشته است.

نواب ملک منصور میرزا<sup>۱</sup> دگنک<sup>۲</sup> خود را برداشته، بیرون دوید. یکی به این یکی به آن، جبه به دوش به میان گل و خاک افتاده، سیبل‌های مبارکش معلوم است که در کوچه به چه آلوده شده تا غلام‌ها را ساکت کرده. فراشی از جناب اتابک اعظم<sup>۳</sup> که به مهمانداری من مشغول است، در میانه دستش زخم شد. به یوز باشی<sup>۴</sup> خبر دادند. غلام تنبیه شد، دو تومان انعام به فراش اتابک اعظم دادند مفسده خوابید؛ رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذشت. نزدیک غروب چای خود را خورده بودیم و به عمر و دولت قبله عالم دعا کرده نشستیم تا آنکه شام خیر کردند. روانه حضور مبارک شده، مورد التفات شاهنشاهی شده، مسمی بره عنایت شد، خوردیم. سر شام صحبت از همه جا اتفاق افتاد. از روزنامه پرسیدند، عرض کردم می‌نویسم، فرمودند: البته بنویس. از شام خلاص شده بیرون آمده؛ قهوه صرف کردیم. چون خسته بودند، مرخص فرمودند که هر کس به منزل خود رفته، به استراحت مشغول بشویم. رسیدم<sup>۵</sup> منزل، ملک منصور میرزا گفت که: خاخان داداش، میدانی این منزل کیست؟ اینجا منزل حکام معزول آذربایجان است، وقتی بهمن میرزا<sup>۶</sup> از تبریز آمد، اینجا منزل کرده بود. نواب شاهزاده از طرف قبله عالم که ولیعهد بوده آمده که ببیند بهمن میرزا به چه حال است. پستویی در منزل است که حاکم گریخته در آنجا خوابیده، ملک منصور میرزا، که داخل شده، گفته بوده است: تو کیستی که به بنده منصورم، چشمانتان را<sup>۷</sup> باز کنید. خلاصه قدری ریشخند کرده، برگشته بود. من که این حکایت را شنیده، گفتم دیگر ماندن من در این محوطه ممکن نیست که نکبت [به] بار می‌آورد؛ آدم به اطراف ده فرستادم تا منزل دیگر معین کردند، اما تفاوت معزولین این بوده که آن معزول اول گریخته بوده، من استدعای خلاصی کرده بودم، او به زیر بیرق<sup>۸</sup> دولت روس رفته، من به زیر سایه پادشاه دین پناه و به حمایت جناب اتابک اعظم آمده‌ام، او مدعی سلطنت بوده، من کمترین غلام دولتیم، ان‌شالله در همه حال تفاوت این دو معزول مشخص خواهد شد تا به مردم معلوم شود که او به کجا رفته [و] من به کجا

۱. ملک منصور میرزا پسر سی و ششم فتحعلیشاه و برادر کهنتر ملک قاسم میرزا (مؤلف روزنامه حاضر) بوده و در سال ۱۲۲۶ هجری قمری متولد شده است. این شاهزاده غالب ایام نزد برادر مهتر خویش به سر می‌برد و در سال ۱۲۷۷ هجری قمری حاکم ارومیه نیز بوده است. سیبل‌های بلندی داشته و در آن زمان در داشتن چنین سیبل‌هایی در میان امثال و اقران خود کم نظیر بوده و غیر از شاهزادگی، گویا هنر دیگری نداشته است. وی از هر صورت با ملک قاسم میرزا تفاوت بسیاری داشت.

۲. دگنک: چماق کلفت.

۳. منظور مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر است.

۴. ریاست یکصد تن سوار را گویند.

۵. در اصل: رسیدن.

۶. شاهزاده بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر اعیانی محمد شاه قاجار است که در سال ۱۲۲۵ هجری قمری متولد شد. وی از فضایل شاهزادگان قاجار است و صاحب کتابخانه‌ای معتبر بوده که پس از پناهندگی او به روسیه به تصرف ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه بعدی) درآمد. او در سال ۱۳۰۱ هجری قمری در شهر شوشی (پناه آباد) در سن هفتاد و شش سالگی درگذشت.

۷. در اصل: چشمانتان را.

۸. در اصل: بیدق.



آمده‌ام، میرزاها هم البته در محاسبه باید تفاوت بگذارند، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

### صبح روز شنبه ۱۳

صدای توپ شکار به گوش بندگان رسید. اسب‌ها را زین کرده، سوار شدیم و [به] بیرون ده رفته، با سر کشیکچی باشی، و سایر خدام، ایستاده صحبت می‌کردیم، که اعلی حضرت شهریار با جناب اتابک اعظم، صحبت کنان آمدند رو به طرف قوری چای<sup>۲</sup> رفتند. حق مطلب، چندین سال و چندین نوبه به طهران آمده بودم، آنقدر سوار مکمل و مسلح ندیده بودم. خداوند از چشم بد محافظت کند. خوانندگان این روزنامه خیال نکنند که من باب تملق و خوشخوانی<sup>۳</sup> است. نه، به نمک پادشاه دین پناه دروغ ندارد. این بنده آستان ارادت شعار که ندیده بود، باری از دست راست راه، از سر کوه تا پایین کوه، هزارسوار ولو شده بودند، تا یک ساعت هیچ ندید، بعد از آن گله تیهو پاشده، همه کس قوش سردادند، محشری شد، من هم دست خود را نگاه نداشت، قوش خود را کشیدم، به بنه زدند، سواران شکاری ریختند که من قوش خود را گرفته، گریختم. ترسیدم اگر کسی را بزنم، کتک بزنند. اگر ادب کنند، سر و دست می‌شکنند، پس بهتر آن است که راه گریز

۱. درباره این واقعه می‌توان به اشاراتی که در روضه الصفاى ناصرى توسط رضا قلى خان هدايت الله باشى آورده شده، استناد کرد. در اوقاتی که محمد شاه (از اواسط سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۲ ه. ق. و از آن سال تا زمان مرگش یعنی ۱۲۶۴ ه. ق.) در باغ نگارستان خارج از شهر تهران توقف داشت. در سال ۱۲۶۲ ه. ق. خبر آوردند که رضا قلى خان والى کردستان را هوايى در سر است و خود را به نواب شاهزاده بهمن ميرزا بسته است. حاجى ميرزا آقاسى خسروخان گرجى را به تحقيق اين امر فرستاد. بهمن ميرزا دانست که خسرو خان به عزل و اخذ اموال او مامور است. عيال و اولاد و اموال خویش رادر تبریز گذاشت و از راه و بیراه به سمت تهران روی آورد. وقتی نزدیک تهران شد خبردار گردید که محمد شاه به قصد شکار و سواری در قریه کن در دو فرستگى تهران است. بهمن ميرزا به عباس آباد رفت تا حاجى ميرزا قاسمى را ملاقات کند و شرح ماجرا را از او بپرسد. حاجى در ها را بست و او را راه نداد. به ناچار رهسپار دهکده کن شد و خود را به شکارگاه رسانید. محمد شاه از راه کرج به طرف کن باز می‌گشت. شاهزاده به اردوی شاه برخورد، اما شاه و دیگر شاهزادگان باوی برخورد سردی کرده و به او اعتنایی نکردند. تا شاه به عمارت مخصوص خویش در دهکده کن رسید، بهمن ميرزا در دهکده از هرکس خوانه ای خواست به او ندادند. ناچار به خانه ای بسیار محقر و مختصر فرود آمد.

برای آگاهی فزونتر بنگرید به: ستوده، منوچهر. جغرافیای تاریخی شمیران. ج ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۷۱۶ تا ۷۱۸.

۲. قوری چای یا قوریچای، از نواحی اطراف منطقه سولقان و در گذشته دارای گله‌های بزرگ آهو و شکارگاه مورد توجه سلاطین قاجاریه بوده است. (منبع شفاهی: استاد سید عبدالله انوار). قوری چای از بخش های غربی کن (دشت غربی کن). پهنه غربی کن علاوه بر باغستان هایی نظیر قلعهک دره و حسن آباد دره غمیش (درغمش) و ازگی، شامل اراضی کوهک و سیادشتک است که جنوب این اراضی کوهک و سیادشتک است که جنوب این اراضی به قلعه سلیمانخانی می‌رسد. پس از رودخانه کن به رودخانه ای به نام قوری چای می‌رسیم.

ستوده، منوچهر. جغرافیای تاریخی شمیران. ج ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۲۲۷.

۳. در اصل: خوشخانی.

پیش بگیرم، چنان که قائم مقام گفته است:

بگریز به هنگام، که هنگام گریز است  
رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

جان است نه آن است که آسانش توان داد  
بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است<sup>۱</sup>

باز همه جا از سر کوه می‌رفتیم تا نزدیک قوری چای رسیدیم. دو سه تیهو دیده شد، گویا گرفتند. قبله عالم به نهار پیاده شد، حقیقه برای من این شکار بهتر از تیهو و کبک بوده. آمده با نواب فریدون میرزا فرمانفرما<sup>۲</sup> و فیروز میرزا فرمانفرما<sup>۳</sup> با بنده فرمانفرما<sup>۴</sup>، ما دو معزول و سه هم منصب، یک جا نشستیم تا نهار خواستند کباب آهو و پلو چلو صحیح خوردیم، سرکار اقدس بعد از نهار ما بندگان را به حضور خواسته، چند تیر انداختند که همه بهتر از خوردن بود. بعد از آن سوار شده، به طرف پایین قوری چای برفتند، دیدند چیزی نیست. کالسکه را حاضر کردند، نشستند. این بنده دیدم جناب اتابک اعظم آمدند. نزدیک رفته، سلام کردم، فرمودند: احوال سلامتی شما را از منصور میرزا پرسیدم. شکرگزاری کرده مرخص شدم که قدری بگردم. طرف پایین قوری چای آمدیم. دو قطعه تیهو دیده بودند. ما و توله‌ها با هم، با الشراکه گردیدیم، چیزی پیدا نشد. قوشچیان جناب امیر هم با من بودند. بعد برگشتیم که سواری قوروقچی آمد و گفت کجا می‌روید؟ آهوها می‌گریزند من گفتم: بابا تفنگ من ساچمه زن، سگ من توله، اسب من یابو، خودم پیرمرد، آهو را کی می‌گیرد؟ هرگز پشگل آهو را هم نمی‌توانیم شکار کنیم. اما حرص قوی انسانی حرکت و به جوش آمده، خیال می‌کردم اگر آهو ببینیم، یابوی خود را بتازم. خدا رحم کرد آهو ندیدم، و الا حیوان را می‌ترساندیم. همه جا با قوروقچی صحبت کردیم تا به نزدیک منزل رسیدیم. آقای والی صاف قجر [؟] را دیدم می‌رود، او را هم رفیق راه کرده با هم آمدیم در کنار رودخانه پیاده شده آب خوردیم. سیگارت خود را ساخته حظی کردم. آنجا نشسته خیال می‌کردم که امروز یک دو خرگوش دیدم. این قدر خرگوش از کجا به حضور آمد، نزدیک ده خرگوش آوردند.

خیال من به جایی نرفت، مگر به تخته پل که از آنجا شکار کرده بودند و همچنین روباه که در صحرا یکی وجود نداشت. باز خیالم به کال رودخانه کشید که از سوراخ در آورده همراه داشتند. رفقا تصدیق مرا

۱. این شعر در نکوهش آصف الدوله و سایر سرداران پس از فرار از جنگ روس توسط سید الوزراء، میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی متخلص به ثنایی سروده شده است. برای آگاهی فزون‌تر بنگرید: دیوان شعر قائم مقام، ضمیمه سال دهم مجله ارمغان، بی تا. مطبعه برادران باقرزاده، به کوشش میرزا عبدالوهاب خان قائم مقامی، ص. ۹۴-۹۰.

۲. شاهزاده فریدون میرزا نایب‌الایاله ملقب به فرمانفرما، پسر پنجم شاهزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۳. شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله ملقب به فرمانفرما، فرزند شاهزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۴. مرحوم شاهزاده نادر میرزا در کتاب ارزشمند تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ذیل احوال ملک قاسم میرزا، به این نکته اشاره می‌کند که ناصرالدین شاه در سال اول سلطنت خود او را به حکمرانی تبریز و آذربایجان منصوب و مخاطب به فرمانفرما کرد.

برای آگاهی فزون‌تر بنگرید: قاجار، نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، به ضمیمه شرح حال بزرگان، نگارش ملک المورخین لسان‌الملک سپهر، طهران: اقبال، ۱۳۲۳ هـ. ق، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

نموده، رودخانه را وداع کرده، رو به ده روانه شدیم. چون وقت جو<sup>۱</sup> نزدیک بود، ملک منصور میرزا همه جا از من پیش می‌افتاد، به قول ترکی از او پرسیدند خان کجا تشریف دارد؟ گفت: {...}. به منزل رسیدیم. حاضر شام شدیم. نواب ملک منصور میرزا نیم شکمی میل کردند. نزدیک بود گوش و دماغ مرا بخورد و سبحان الله از آن میل و اشتها، سنگ اگر به پیش رویش بیاید می‌خورد و تحلیل می‌دهد. از صبح تا به شام علی الدوام لوچه مبارکش به حرکت است. اگر هیچ پیدا نکند، به جهت اینکه از عادت نیفتد سبیل می‌جود، اما بعد از جویدن<sup>۲</sup> سبیل، حکما باید تطهیر کند. دیگر تکه نانی، پوست سیبی، برگ درختی هم گیرش بیفتد می‌خورد. فراش مخبر شام آمد، در راه به من می‌گفت: زو زود باش ته ته تند برو از گرسنگی مردم و حال آنکه به قدر یک مرد پر خوراک خورده بود.

طاقچه‌ها از مرحمت پادشاه پر از انار و نارنج و نارنگی و شیرینی است. تا اینکه در حضور مبارک شام خورده؛ بعد از شام به حضور طلبیده، صحبت از همه طرف فرموده، ماشاالله خداوند از چشم بد محافظت کند. تاریخ‌دان، جغرافیا فهم، از همه جا آگاه، ما بندگان را قدرت حرف زدن نیست، به خدا به خدا بهتر از همه اهل ایران تاریخ می‌دانند و خوب‌تر از همه جغرافیا می‌شناسند. از همه تاریخ و حدیثی آگاه‌اند. از شام و از حضور برگشته با نواب فریدون میرزا و فرهاد میرزا<sup>۳</sup> به منزل ایشان رفته، دو ساعت و نیم همان جا نشستیم. از التفات پادشاهی، نارنگی فراوان خوردیم. فرهاد میرزا فرزند من چند پارچه تخته به پیش من گذاشت که این را مربع کن. هرچه سعی کردم، نتوانستم بسازم. نارنگی‌ها را برداشته، مربع چیدم گفتم: آقا جان من، این مدور را مربع [کردم]، [مدور] کردن، به مزاج من سازگارتر است. به منزل برگشته، خوابیدیم. چون در حضور مسمی بره خورده بودم، خواب‌های خوب دیدم. پناه بر خدا از تکلم میان خواب نواب ملک منصور میرزا؛ روزها نصفه زبان است، شب‌ها لکنت زبانش با لمره موقوف می‌شود و لاینقطع حرف می‌زند. کاشکی زبان شبش را با نیم زبان روزش عوض می‌کرد. در اتاقی که نواب شاهزاده می‌خوابند، دیگران باید احیا داشته باشند که امکان خواب برای هیچ‌کس نیست. اگر یواش و آهسته حرف بزنند، خوب است. از اول تا آخر فریاد می‌زند. مثل آن است که در کوه شکار می‌کند و کبک می‌پراند. باری.

### صبح یوم چهارشنبه ۱۴

قبله عالم استراحت فرموده، سواری موقوف بود. مخلصان و بندگان هر کسی در منزل خود با همجنس و با رفیق خود نشستند، صحبت می‌کردیم، هنگام نهار به حضور اعلی حضرت ظلّ اللّهی<sup>۴</sup> مشرف شده، از مرحمت‌های گوناگون قبله عالم سیر و سیراب شدیم. بعد از نهار هر کس به جای خود رفته، به کارهای خود مشغول گشتند. جناب اتابک در منزل آقای میرزاهاشم تشریف داشتند که عالیجناب حاجی آقا محمدحکیم

۱. منظور وقت غذا خوردن (جویدن).

۲. در اصل: جاییدن.

۳. شاهزاده حاجی فرهاد میرزا نایب الایاله، معتمد الدوله پسر پانزدهم شاهزاده عباس میرزا.

۴. در اصل: ظلّ اللّهی.

پسر حکیم اسمعیل تبریزی از آشنایان قدیم جناب معزی‌الیه وارد شده، مورد نوازشات امیرانه گردید. در تبریز، این سفر آخر بنای این بنده و حکیم چنان بود که با هم سفر کرده و من وارد طهران شدیم. چون ریش سفید آذربایجان با من بنای کج رفتاری را گذاشت، از تبریز سر زده بیرون آمده و در شیشوان ده دوازده روز مانده بودم که محصل باقی موهوم از تبریز وارد شده از آنجا هم بی‌خبر روانه درالخلافة و آستان شهریاری گشتم. چقدر در پرده گفته، خود را گول بزنم؟ گریختم، من مرد دوازده هزار تومان باقی خور نبوده و قوه دادن این مبلغ را نداشتم، البته می‌گریختم، چاره این درد جز التفات پادشاهی و محبت جناب اتابک نیست. امیدوارم رسیده، رفع این ظلم را بفرمایند؛ در روزنامه بیش از این جایز نیست. چون روز تعطیل و خالی از مضمون بود، این دو کلمه هم نوشته شد.

دو نفر چاپار مقرب الخاقان<sup>۱</sup> میرزا حسن خان وزیر نظام<sup>۲</sup>، روانه تبریز بودند، ساعتی نشسته، به عیال خود کاغذ نوشتیم. تمام نشده نواب محسن میرزا، فرزند بی‌صدای من آمده صحبت کردند. چون شب را نخواستید بود، او هم رفت. منصور میرزا هم به غیر از منزل خودش همه جا است. او را هم با پنجاه توله شکاری نمی‌توان پیدا کرد. در آخر بنده ماندم [و] دو گوشم. تا غروب شده هی انتظار شام کشیدیم. باز محسن میرزا حضور داشت، فراش نیامد. لاعلاج شخصی به در خانه فرستادیم که چرا به شام اخبار نمی‌شویم؟ خبر آوردند که اعلی‌حضرت ظلّ اللّهی<sup>۳</sup> بر سر سفره نشسته، شام میل می‌فرمایند. به دو، راه افتادیم که قبله عالم فرمودند: کجا بودی؟ عرض کردم در منزل. فرمودند: مگر وقت شام را نمی‌دانید؟ عرض کردم که خیال کردیم که اخبار نخواهند فرمود. مقرر شده که بعد از این در وقت شام حاضر باشید. نواب یحیی میرزا<sup>۴</sup> هم پیش از شام منزل بود و از شکار نکرده صحبت می‌کرد. شام را در حضور خورده، با نواب فریدون میرزا در بیرون قدری صحبت کردیم که فراش مرخصی آمد، مثل سربازی که بعد از مشق مرخص شوند، فی الفور حیاط<sup>۵</sup> از لوٹ وجود منحوسان خالی شده، هر کس به منزل خود رفته، نشستیم. چون خان معیر<sup>۶</sup> به دیدن من نیامده بود، آقا جان آقا را فرستاده بود که می‌خواهم شما را دیدن کنم. با نواب مهدی خان کچل آمدند. در این

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. در اصل مقرب الخان.
۲. حسن خان وزیر نظام یا حسن خان افشار، فرزند اللّهیار خان آجودان باشی کل نظام بوده و علاوه بر لقب فوق القاب سردار کل و سیف السلطنه را نیز داشته است. وی در سال ۱۲۹۶ ه. ق درگذشت.
۳. در اصل: ظلّ اللّهی.
۴. شاهزاده یحیی میرزا پسر چهل و سوم فتحعلی شاه قاجار است که در سن هفت سالگی به سال ۱۲۳۹ ه. ق با پیشکاری منوچهر خان گرجی خواجه، ایشیک آقاسی باشی (معمد الدوله) به حکومت گیلان منصوب شد. یحیی میرزا تا سال ۱۲۵۶ حاکم گیلان بود و پس از یک دوره فترت در حکومت وی، مجدداً از طرف محمد شاه حاکم گیلان شد.
۵. در اصل: حیات.
۶. مقصود حسینعلی خان معیر الممالک، داماد فتحعلی شاه (همسر فرزانه خانم) و پدر دوستعلی خان معیر الممالک نظام الدوله است.

بین جعفرقلی خان ایلخانی<sup>۱</sup> و سلیمان خان افشار<sup>۲</sup> [و] شاهزاده محمدیوسف افغان<sup>۳</sup> هم به شب نشینی آمده، شام خوب از منزل معیر آوردند. نشسته شام خورده، از شکار آهو و سفر خودشان این قدر گفتند که من، بدتر از آنها خسته شدم. نواب یحیی میرزا مدعی همه بود که هیچ نگرفته، یعنی دو آهو با قوش‌ها گرفته باقی دیگر را تفنگچی زده. خود یحیی میرزا هم زخمی شجاع الدین خان را سر برید، فخر می‌کرد. یکی را هم ایلخانی گویا زده بود، راوی اش [...] بود. به صح نرسید، از مرحمت پادشاه صحبت کرده نواب ملک منصور میرزا که شام را در حضور مبارک، تنها خورده بود، کباب افغانی دیده، پلو قرقاول مشاهده کرده، باز اشتهایش به جوش آمده یک شکم دیگر تناول فرموده اند. محمد مهدی میرزا هم از کباب‌ها قدری خورد اما نزدیک بود پتابی‌ها و نارنگی‌های طاقچه را کلاً تمام کند که خدا ایلخانی را سلامت بدارد. گفت خسته‌ام. پاشد! والا مهدی خان و شاهزاده منصور مرا سونک می‌کردند. شب را به استراحت تمام خوابیدیم. چشم من درد می‌کرد و بسیار زحمت می‌داد. به هر طور بود، صبح شده.

### صبح پنج شنبه ۱۵

چای صرف کردیم، اعلی حضرت شهریاری به سولقان تشریف می‌بردند. صدای شیپور بلند شده، سوارها حاضر شدند. بنده شرمند به جهت درد چشم ممکن نشده سوار شوم. به نواب ملک منصور میرزا گفتم عذر نیامدن مرا بخواهد. عجب و کیلی معین کردم که حرف خودش را نمی‌تواند بزند، حرف مرا از کجا خواهد زد؟! چون راه بد بود، حکم کرده عمله رفته، راه را ساخته بودند. با نهایت خوبی تشریف بردند، در آنجا کباب زیاد پخته، بندگان خورده بودند و تفنگ‌اندازان در حضور مبارک تیراندازی کرده، قبله عالم خود به دست مبارک، سر دست ایستاده، سه راس نر زدند، دو تیهو هم جعفر قلیخان ایلخانی زده بود. به تماشای قبر سید نوربخش<sup>۴</sup> رفته بودند. قدری هم برف باریده، طرف عصر برگشتند. سرکار اتابک اعظم در خدمت بوده، شکر خدا به خدام درگاه در این عهد بسیار خوش می‌گذرد. پادشاه جوان، در حقیقه ایران جوانی از سر گرفته است، همیشه با سواری و خوش‌گذرانی هستند.

نواب فریدون میرزا و فرهاد میرزا به جهت تنگی راه دو ساعت پیشتر برگشته بودند. این بنده هم مشغول نوشتن روزنامه بودم، فرستادم حکیم آقا از منزلش آمده، مشغول صحبت شدیم و از تبریز پرسیدم. امروز

۱. جعفر قلی سهام الدوله ایلخانی، پسر نجفعلی خان کرد شادلو از خوانین و امرای بزرگ خراسان بوده است.  
۲. سلیمان خان صاحب اختیار از ایل افشار قاسم لو، پسر محمد ولی خان و نوه نصرالله خان ملقب به زهرمارخان و داماد فتحعلی شاه قاجار.  
۳. شاهزاده محمد یوسف ابدالی.  
۴. سید محمد نوربخش در آغاز عهد شیباب به ولایت قطران [قصران] درآمد و در ده سُلِقان رحل اقامت افکند و جمعی فراوان مرید وی شدند و به متابعتش درآمدند.  
این مطلب را منوچهر ستوده در جغرافیای تاریخی شمیران (جلد اول)، از جلد سوم نسخه خطی هفت اقلیم (صفحه ۴۲)، محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نقل کرده است.

گویا هفت ، هشت قطعه کبک و تیهو آورده بودند و از آن جمله یکی را سلطان کشف آورده که در بین راه گرفته‌ام، از قراری که رفقا گفتند راست نبوده است ، روز پیش در کوه زده بودند. امروز امری که قابل ذکر باشد، واقع نشد. مضمونی در دست نیست که مزه به کار برده، تحریر کنم، شب نواب فریدون میرزا و فرهاد میرزا و لطف الله میرزا بعد از مرخصی حضور مبارک، به منزل بنده آمدند؛ شب نشینی کردند. از التفات قبله عالم مرکبات خورده، افاده علوم عربیه کرده، از کتب فرانسه بعضی حکایت‌ها برای آنها خواندم، صحبت کردم. ملا جوانشیر طیار ، پیرمرد یکصدو دوازده ساله قندهاری از احمد شاه افغان، و سایر بزرگان افغان، حکایت‌ها کرده، الحق تاریخ زبانداری است. شب و روز با این بنده صحبت می‌کند، مردی است به قدرت جوانان سی ساله، در هر قدرت تفاوتی با جوانان ندارد و روزی سه مرتبه پختنی می‌خورد و روزی سه دفعه چای میل می‌نماید، اینکه روزهای او؛ شب‌ها هم همین قدر میل می‌کند، من آرزو دارم که ده یک این پیرمرد قدرت خوردن و خوابیدن داشته باشم، نمی‌شود و نخواهد شد. پیاده راه رفتن او غریب است. روزی ده فرسخ بیشتر می‌تواند [راه] برود. حکایتی می‌کرد که شنیدن آن بد نیست ؛ پادشاهی از گذشتگان ، روزی به پیره مردی رسید و گفت: دو را سه کرده‌ای؟ گفت: خیر، باز گفت: دور را نزدیک کرده‌ای؟ گفت: خیر، باز پرسید: میان برادرها تفرقه انداخته‌ای؟ گفت: خیر. پادشاه به آن پیر گفت: ارزان نفروشی. پادشاه به شهر آمده، از وزرای خود پرسید، نتوانستند جواب بدهند. فرمود یا جواب این سه معما، یا اینکه شما را ترجمان می‌کنم. اینها همه جا رفتند، نتوانستند تا آخر آن پیر را پیدا کردند از او پرسیدند. اول نگفت بعد از آن { که } مبلغ گزافی گرفته، پیر حل معما را کرده، وزراء آمدند به پادشاه عرض کردند. این معما را باید خوانندگان روزنامه حل کنند، و الا جریمه دارند. اکثر اوقات از این معما و مثل‌ها دارد. باری شب را به جهت درد چشم، به حضور نرفته، خوابیدم.

### صبح یوم جمعه ۱۶

در فکر حمام و غسل جمعه بودم ، گفتند در ده حمامی است که آبش زیاد کثیف<sup>۱</sup> نیست و آب مضاف نمی‌توان گفت. به هر طور بود به آن حمام رفته، داخل خزانه شدم. سبحان الله چه آبی ، روغن سیاهی بود بلکه نفت<sup>۲</sup> واقعی! خدا به هیچ بنده مسلمانی ننماید. هر که پاک به این حمام‌ها برود، نجس بر می‌گردد. هر که نجس باشد ، معلوم، نجس‌تر [می] شود. چون نجس تر شود، لاعلاج زود بیرون آمده، آب سرد بر سر خود ریخته قدری از آن نجاست پاک شدم ، به منزل آمده ، میل دیدن آقای میرزا هاشم را کردم ، و دیده از دیدار ایشان روشن نمودم که فرارش جناب اتابک اعظم آمده ، او را خواست . با هم به خدمت ایشان مشرف شدیم ، مهربانی و التفات فرمودند . آشپز فیروز میرزا ، مصالح چلو آهو پخته بود ، آوردند و آشپز، خان معیر چلو کباب تبریزی پخته بودند ، حاضر کردند . وفور نعمت و اشتیهای نواب منصور میرزا ؛

۱. در اصل : کسیف.

۲. در اصل : نفظ.



### اشتهای زیاد و نعمت مفت      زندگی را وداع باید گفت !

گرسنگان از خوان نعمت جناب اتابک اعظم [و] از مرحمت پادشاه دین پناه سیر شده ، الحق هیچ وزیری این سفره نداشته ، غذایی که به اشخاص میهمان جناب اتابک اعظم می دهد ، مثل غذای خودشان است؛ خاصه و خرجی ندارد. آقا هاشم ، ناظر ایشان ساعتی آسوده نمی شود، متصل در سر پا ایستاده ، به مردم خدمت می کند. بر خلاف غذاهای حاجی میرزا آقاسی<sup>۱</sup> که آنچه خودش می خورد، برای حمال ها و فعله ها خوب بود تا به سایرین چه رسد! مکرر من حضور داشتم که ایلخانی ملعون قجر<sup>۲</sup> و سایرین پنهانی نهار و شام خود را آورده آنجا می خوردند و مثل شام و نهار یحیی خان کرد که زیادی می داد، لکن هر کس می خورد ، بعد از رفتن فحش می داد ، بلکه مسهل لازم داشت که از بس روغن بد و چلو خشک بود. البته ثقل می کردند. دو ساعت در خدمت اتابک اعظم نشسته ، کاغذهای بغداد میرزا جعفرخان مشیر الدوله<sup>۳</sup> آمده ، چون کار داشتند، همگی را رخصت دادند، به منزل ها رفتیم. نواب ملک منصور میرزا از روزی که به منزل آمده ، من او را مگر در خواب ببینم، چنانکه خان معبر پریروز می گفت: محمد مهدی میرزا در منزل من است، کاشکی در جای دیگر منزل کرده و به دیدن من می آمد، به جهت اینکه او را هرگز در منزل نمی بینیم و من هم نواب اخوی را همین طور می بینیم، کاشکی در جای دیگر منزل کرده بود و به دیدن من می آمد. پناه به خدا از لوطی علیخان که باز زنده است. نشسته بودم، صدای یا علی بلند شد ، نبض من ساقط شد، بره و شیرینی آورده ، گفت: اول پنج هزار به طبق کش بدهید، باقی آن باشد در شهر به هم برسیم، چشم های او کیود شده ، سن کثیفش<sup>۴</sup> به هشتاد رسیده، سگ جانی نمی میرد جان عالمی خلاص شود، پسرهایش را آورد که اگر من بمیرم، آنها را بشناسید ؛ مار از پودینه خیلی خوشش<sup>۵</sup> می آید که دم سوراخش بیرون می آید. خود بس نبود، اولادش را هم آورده دست پر می دهد. [...] بعد از غروب فراش منزل شام آمده ، روانه شدیم. جناب اتابک اعظم در حضور بوده، ماهم به جمعیت شاهزادگان رسیده، با هم نشستیم تا جناب معزی الیه بیرون آمدند. ما به حضور مشرف شده مورد نوازش شدید و شام صحیح خوردیم، دوباره بعد از شام به حضور خواستند؛ از هر تاریخی صحبت فرمودند، از شدت سرما کرسی گذاشته بودند. سه ساعت از شب گذشته ،

۱. حاجی میرزا عباس ایروانی ملقب به حاج میرزا آقاسی که مدت چهارده سال صدر اعظم محمد شاه قاجار بوده است.
۲. مقصود الله قلی خان ایلخانی پسر حسینقلی خان قاجار و شاهزاده عزت نساء خانم دختر فتحعلیشاه و ربیب (پسر زن، پسرخوانده) حاجی میرزا آقاسی است.
۳. میرزا جعفر خان مشیرالدوله از دانشجویان اعزامی در سال ۱۲۳۰ هـ. ق به انگلستان است. وی پس از بازگشت به کار تدریس ریاضی و فنون مهندسی و توپخانه مشغول شد. ابتدا ملقب به مهندس باشی و سپس مشیرالدوله گردید. در دوران ناصرالدین شاه، پس از عزل میرزا آقاخان نوری، دارالشورای دولتی به دستور شاه تأسیس شد و ریاست آن بر عهده میرزا جعفر خان گذارده شد.
۴. در اصل: کسیف.
۵. در اصل: خوش.

به منزل‌های خود آمده استراحت کردیم.

### صبح روز شنبه ۱۷

قبله عالم بندگان را به نهار طلبیده، مقرر کردند که ظهر باید سوار شده قدری شکار کرد. هنگام ظهر سوار شدند و به طرف دست راست ده که هزار دره<sup>۱</sup> می‌گویند، تشریف بردند. عجب چشم اندازی داشت، همه جا زیر پای بود، هیچ درخت و علفی نبود که پیدا نباشد. قبله عالم قدری ایستاده، تعریف فرمودند. بعد از آن قدری بالاتر رفته، حکم به شکار فرمودند، حیف که هیچ چیز نبود و با سواران از هر طرف خرگوش زیاد آورده، یک دانه طشی<sup>۲</sup> هم سربازها زده بودند. چون قاعده اهل لغت این است که برای هر لغز<sup>۳</sup>، شعری شاهد می‌آورند، این بنده که شاعر نیست، لاعلاج از تصنیف‌های ترکی شاهد می‌آورم؛ در لغز طشی فرموده‌اند:

ای طشی، جانم طشی

[ای] دین و ایمانم طشی

و هم چنین نواب محسن میرزا یک عدد کبک شکار کردند، [...]

یک مشمت اشرفی انعام گرفتند، قبله عالم از سر تل هزار دره برگشتند. مخلص خالص با یحیی میرزا رفتیم، بلکه شکاری کرده باشیم، چیزی پیدا نشد، رو به منزل رفتم، اما اعلی‌حضرت شهریاری در سر تل مزبور ایستاده، تفنگ انداختند، امروز شش تیر متوالی ایستاده در سر پا زدند، تا امروز چنین تفنگ انداختن نشنیده‌ایم {و} ندیده‌ایم، خدا از چشم بد محافظت کند. یک تیر هم جعفر قلی خان بعد از بیست تیر زده بود. ملک منصور میرزا هم نزدیک کلاه را زده انعام گرفت. در برگشتن کنار رود خانه پیاده شده، چای صرف فرموده بودند و بنده خود را احضار نمودند من نبودم، دو ساعتی به غروب مانده، به منزل تشریف آوردند، فرموده بودند: خان عمو پیر شده است، تنبل شده است، خیر، والله از این جوان‌ها خیلی زرنگ‌تر و بهترم، بعد از التفات پادشاهی و محبت جناب اتابک اعظم و گذشتن حساب، باز جوانیم از سر می‌گیرد. از کوه سنگ می‌غلطانم بلکه کوه را از جا می‌کنم. این روزها این قدر خرگوش می‌آورند که حد و حساب ندارد و همه را به حکیم کل‌هک<sup>۴</sup> می‌بخشند. حکیم اینقدر خرگوش را چه می‌کند، بلکه قورمه<sup>۵</sup> زمستانی می‌سازد

۱. هزار دره از دره‌های بیست و یک گانه اطراف کن می‌باشد.

۲. تشی، بزرگ‌ترین چونده ایران است که در تمام نقاط کشور جز کوه‌های بلند و بیابان‌های خشک یافت می‌شود. در سطح پستی خود، دو نوع خار بلند و باریک و خارهای کوتاه و تیز دارد که از آنها برای دفاع استفاده می‌کند.

۳. لغز: به فتح اول و سکون ثانی و زای نقطه دار، به معنی خزیدن باشد؛ مانند لغزیدن. محمد حسین خلف تبریزی در جلد دوم برهان قاطع، صص ۵۶۴-۶۶۵، به ضم اول و فتح ثانی به معنای پیچیدگی و چیستان آورده است.

۴. دکتر ارنست کلوکه (Ernest Cloquet) پزشک محمد شاه قاجار پس از دکتر لئون لآبا (Docteur Leon Labat) می‌باشد. وی از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۵ میلادی که به طور ناگهانی در تهران درگذشت، به کار طبابت در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه مشغول بود.

۵. اصل: قورومه.

والاً خوردنش ممکن نیست. هنگام غروب محسن میرزا به منزل بنده آمد، اخبار شام شده، به حضور مشرف شدیم در سر شام صحبت از هر طرف داشتند، محسن میرزا به من لطیفه گفت، من هم رو کردم، اما در نهایت ادب. زیاد جایز نیست. قبله عالم وقت آمدن، به منزل اتابک اعظم تشریف برده بودند و اتابک بعد از رفتن قبله عالم به منزل میرزا هاشم آقا رفته، وقت شام به منزل خود تشریف بردند. شب را به حضور مشرف شده شام خوردیم بعد از شام مرخص فرمودند، هر کسی به جای خود رفته، به تدارک شکار صبح به پاک کردن تفنگ و طپانچه مشغول شدند.

### صبح یوم یکشنبه ۱۸

پیش از طلوع آفتاب توپ صدا کرد، ما ها نشستیم بودیم که گفتند: قبله عالم تشریف بردند، با هزاران جان کندن رخت های خود را پوشیده سوار شدیم اینقدر تاخته تا به تیب<sup>۱</sup> اعلیحضرت شهریاری رسیدیم. محشری بود امروز توله سگ تازی دو رگ کمک<sup>۲</sup> هر چه بود، همراه آورده بودند، بلکه همه آهو بگیرند، غلام ها هم اول شب به یافت آباد<sup>۳</sup> و فیروز آباد<sup>۴</sup> رفته بودند، حرکت کرده صبح چهار ساعت از دسته گذشته راه افتادند، قبله عالم پیاده شده در آنجایی که بایست بنشیند، ایستاده [با] دوربین نگاه می کردند. جناب اتابک اعظم در حضور مدتی ایستاده بودند که سوار حرکت کرده می آمدند. گاهی خرگوشی در می آمد، همه یک دفعه داد می زدند که آهو آمد. گاهی روباه در صحرا می جنبید، باز شاهزادگان و سایر مردم داد می زدند که آهای آهو آمد. گاهی گردباد پیدا می شد، سوار به هم می خورد که این است، رسید، تفنگها را سر پا می کشیدند<sup>۵</sup> و دلها می تپید<sup>۶</sup>، تازیها زوزه می کشیدند، سواران رشید اسبها را سوار شده به پیش آمده، قبله عالم هم سوار شدند که بگیر بگیر، بلند شد، پشت نهر حاجی میرزا آقاسی که نهر کرج<sup>۷</sup> باشد،

۱. اصل: تیب.

۲. اصل: کومک.

۳. قصه ای بود در گذشته که از اجزای دهستان غار بخش ری تهران به شمار می آمده است. در دوازده کیلومتری شمال باختر شهرری و در شش کیلومتری جنوب باختری تهران قدیم و بین راه شوسه قزوین و رباط کریم واقع بوده است. امروزه یافت آباد در تهران بزرگ واقع شده و جزو مناطق شهرداری تهران است.

۴. فیروزآباد از دهات و اجزای دهستان غار بخش شهر ری بوده است، واقع در شش کیلومتری جنوب شرقی شهر ری. این دهات از نواحی سرسبز ری و دارای قنواتی چند بوده که از سیلاب رود کن تغذیه می شده است. امروزه فیروزآباد جزو استان تهران بزرگ است.

۵. سرپا آوردن نیز گویند. کشیدن چقماق (چخماق) تا انتها به عقب، و چخماق سر پا را نیز گویند.

۶. اصل: می تپید.

۷. مقصود نهری است که حاجی میرزا آقاسی از رودخانه کرج جدا کرده بود. حاج میرزا آقاسی در اواسط سلطنت محمد شاه قاجار، دونهر بزرگ از رودخانه کرج جدا کرد و به تهران آورد. یکی نهری که همه جا از دامنه البرز عبور و از شمال قریه

طرشت گذشته به عباس آباد که از مستحدثات شخصی وی بود منتهی می شد. پس از فوت حاجی این نهر به کلی از کار افتاد و ویران شد. دیگر نهری است که همه جا از زیر جاده قدیم قزوین گذشته و به یافت آباد تهران می رسید.

سوار شکار دوان، گرد کردند، سوار این طرف که دیدند باز بنای جنب جوش گذاشتند، پناه به خدا نزدیک بود همدیگر را عوض آهو بگیرند، خیر و الله نزدیک بود خر بگیر بکنند، قبله عالم دیدند که سوار از دست در آمدند، مقرر فرمودند، سواری رفته، خبر بیاورد.

ده دقیقه [طول] کشیده، سوار برگشت، معلوم شد روباهی بود که آن بد بخت پیش سوار افتاده بود، او را متعاقب کرده بودند و آن حیوان هم خود را به نهر حاجی علیه ما علیه انداخته، جانش را خلاص کرده بود. خجالت جزئی به سواران دست داد که در این بین، گرد دیگری بلند شد که این دفعه بنده هم داد زد که: ای قوشچی‌ها، قوش‌های ایلخان را بیاورید! گرد را تعاقب کرده، سوار نزدیک رسید قوش‌ها آمدند، همین که نزدیک شد دیدیم این هم خرگوش است، باز بنده با سایرین خجالت کشیدیم. قبله عالم دیدند که دیگر چیزی نیست فرمودند که ناهار باید خورد. به آفتاب گردان تشریف بردند. جناب اتابک اعظم هم به آفتاب گردان خود رفتند. ما بندگان منتظر نهار ایستاده بودیم که قیه و های بلند شد. اسب‌ها را آورده در خاک پای مبارک باز به جای اصلی معاودت کردیم. باز دیدیم گرد داشت که به همه طرف می‌رود. از شدت گرد دوربین هم کار نمی‌کرد، حسن خان پسر فضلعلی خان قراباغی آمد که یک آهو از طرف کن گذشت. تازی بیگلر بیگی را سر دادند، تار شده، رفت. گفتند بیگلر بیگی کیست؟ اول به پختگی گفت خیر نمی‌دانم، ندانستم. بعد از آن گفت محمد خان بیگلر بیگی آن مفلوک در شهر [...] خوابیده بود. ندانستم به چه دلیل این حرف را زد، جناب اتابک اعظم فرمودند که محمد خان در شهر است.

خلاصه دروغ قراباغی مشهور است و در آن بین گرد شدت کرد، سوار در صحرا به همه طرف تاختند گویا یک آهو دیده بودند. می‌دواندند که صدای تفنگ بلند شد، مطلب به یقین مبدل گردید. معلوم شد یک آهو از طرف دست راست آمده، رو به صحرا رفته است. این بدبخت نمی‌دانست به کدام طرف می‌رود. هر طرف می‌رفت سوار بود [و] تازی و کپک<sup>۱</sup>. در آخر آن طرف نهر کرج به رویش ریختند، یعنی از دور پیدا بود که جنگ می‌کنند و به همدیگر کتک می‌زنند. قبله عالم تفریح می‌فرمودند و لذت می‌بردند. چه فایده، دور بود و درست دیده نمی‌شد. گرفتار شدن آهو معلوم شد. قبله عالم برگشتند، به چادر تشریف بردند نهار میل بفرمایند. سر نهار بودند که چندین سوار نزدیک بود به سر سفره بریزند. اعلی حضرت شهریار می‌فرمودند کنار باشید تا نهار میل کنیم. ساعتی گذشت برادر مصطفی قلی خان افشارسر آهو را آورد که من زده‌ام. دقیقه گذشت، یک تازی خون آلود آوردند که این گرفته است. نزدیک به آخر نهار آهو را آوردند

احداث این نهر یکی از مهم ترین اقدامات بهبود وضعیت کشاورزی در عصر محمد شاه بود. کار احداث آن توسط سربازان فوج خلیج قم انجام پذیرفته بود. عبدالله مستوفی درباره این نهر متذکر شده است که مقداری از نهر کرج بر یافت آباد، احداثی حاج میرزا قاسمی افزودند و بعد از سه چهار کیلومتر این نهر را دو شاخه کرده، شاخه‌ای را برای شهر تهران تخصیص دادند و بعد از طی دو سه کیلومتر، آب این نهر را به مجرای زیر زمینی انداختند و از شمال شهر وارد تهران کردند.

۱. سگ.

که جای درست در او نمانده بود. غلام و عمله این آهوی تکه تکه<sup>۱</sup> را با سلام و صلوات آوردند، در کنار ایستادند تا اینکه نهار تمام شده به حضور طلبیدند. که آمده، طی دعوی خود را حضورا بکنند. پناه بر خدا از این محشر. همه قسم می خوردند و یکان یکان می گفتند که من زده‌ام. در این بین نواب ملک منصور میرزا پیدا شد، من عرض کردم این هم خواهد گفت من زده‌ام. عرض من راست شد. تا رسید گفت که من زده‌ام. بسیار خنده کردیم.

قبله عالم ساعتی طول دادند که تماشای زیاد بفرمایند. آخر معلوم شد که جای زخمی دارد [و] گاهی دندان تازی [و] گاهی ساچمه چهار پاره به نظر می آمد. عباسقلی خان، یوز باشی جناب اتابک اعظم با تازی آغا جوهر گرفته بود، انعام به همه آنها دادند. دقیقه گذشت یک دسته غلام آدمی یک حیوان به دست گرفته، طهماسب یساول هم جلوی اسب، به دست به خاکپای مبارک مشرف شد. عجب تر آن بود که پاره {ای} نواب ملک منصور میرزا را شاهد می آوردند. بعضی تازی را پیش می کشیدند که شاهد، خون بدن این تازی است، خلاصه تفریح بیش از این نمی شد. قبله عالم همه را نزدیک خواستند، انعام عنایت فرمودند. اقل انعام اشرفی دو هزاری است. خلاصه بعد از اینها بنای تفنگ اندازی شد. سه تیر زده شد، یکی خسرو خان و یکی فرخ خان، یکی هم برادر شاطر باشی. تا سوار شدند خرگوشی گرفته بودند، ول کردند گریخت. قوش‌های ایلخانی گرفتند. یکی دیگر آوردند باز سر دادند. صد سوار [و] پنجاه تازی متعاقب کردند نتوانستند بگیرند، آخر گریخت. جانش خلاص شد. قبله عالم فرمودند کالسکه حاضر است؟ امیر آخور لبیگ گفته سوار شدند و جناب اتابک اعظم بر کالسکه خود نشسته، طرف منزل روانه شدند.

ما هم با محسن میرزا از صحرا راهی شدیم تا نزدیک کن، یک روباهی در آمد، تازی کله من تعاقب کرده، دور از پیچ و خم و راه دور، تازی روباه را گرفته، توله‌های محسن میرزا رسیده، از دست تازی گرفتند و بچه‌ها پیاده شدند از دست توله‌ها روباه را بگیرند. از دست آن هم در رفت تا اینکه خود را به چاه کهریزی رسانید. سی ذرع بیشتر بود. معلق زده پایین افتاد رفت که رفت. ما هم کنار رودخانه می آمدیم، خرگوشی برخواست، آن را هم دواندند، تازی باز متعاقب کرده، جلو دارهای پادشاهی هم تازی سر داده بودند، خلاصه خرگوش گرفته شد، نواب محسن میرزا از همه گرفته، به دست نوکرهای من دادند، بلکه انعامی گرفته باشند، به جهت اینکه در این سفر هیچ نگرفته بودیم. [...]های من خرگوش را از گوش آویخته بودند. آن هم در را گم شد. قدری محسن بی حسابی کرد، اما حق پدر و پسری را به جا آورده در آنجا هم که

۱. اصل: تیکه تیکه.

۲. مؤلف روزنامه بین این سطر و سطر پایین تر، اسامی تعدادی از جانوران شکار شده و یکی دو مضمون مزاح نسبت به برادران خویش آورده است:

«نواب ملک منصور میرزا بزمجه شکار کرده، اشرفی گرفت. یحیی {میرزا} عجب شکارچی صاحب قدرتی است! هوبره - حقار - توکا - ترمطای {ترمتای} - بالابان - باغری قره {باقرقره} - ؟ - ؟ - زنگوله بال - خرگوش - روباه - بورسرخ - طشی {تشی} - کبک - تیهو - آهو - کبوتر - ؟ - کاکلی - بز کوهی - قوچ - کرک {بلدرچین} - شغال - ؟».

صدای توپ پیادگی<sup>۱</sup> به گوش رسید آمده، در کنار رودخانه پیاده شدیم. انقیه کشیدیم، سیگارت ساخته لذت بردیم، قوش های خود را سیر کرده سوار شدیم، به منزل رسیدیم؛ نواب محسن میرزا را به منزل خود بردم، بلکه از دست شاهزاده خانم خلاصش بکنم، خدمتی به پسر خود نموده باشم. دقیقه نشستیم بود که آدم آقای میرزا هاشم آمد، حکما بردند. من باز تنها مانده، نشستم تا غروب شده. دمل<sup>۲</sup> زیادی در مواضع خاص در آمده بود که امروز بدتر از هزار چماق به من اثر کرده، واقعاً خسته شده بودم. وقت شام نتوانستم به خاکپای مبارک مشرف شوم، در منزل خود آش گرمی خورده، می خوایدم که نواب منصور میرزا به قراره قدیم در منزل نبود. در آخر شام شکور نام، ملازمش آمد که شاهزاده می فرمایند برای من شام نگاه دارید؛ من هم سینه بره کباب بود کنار گذاشتم، در حقیقه جای خوب بره همان جایش بود.

ساعتی گذشت وقت جو، شاهزاده آمد حالا خدا بدهد کباب را آوردند. دهان خود را باز کرده که دندان ندارم. هرچه از این کباب چارکی بخورد، آخر مصلحت چنین دانستم که شاهزاده بی دندان هضم کرده اش را میل کند، بی زحمت تر است تا دندش نرم می شد، دندان هایش را نگاه می داشت. آخر دلم به حالش سوخت، آش اناری پخته بودند، برایش آوردند میل کردند. قرار چنین شد که هضم کرده را در شهر در سر سفره خود میل بفرمایند، علی الخصوص شبهایی که با کدیابوهای خود می نشیند و خدمتکار کدیابوی [...] در این صورت از خانه جنبیدنش غلط است، مصلحت آن است که با عیالش مشغول [...] باشد. و شب را در کمال خوبی خوابیدیم.

### صبح یوم دوشنبه ۱۹

نزدیک بود، دیدم پایم به شدت درد می کند، یقین کردم هوا رطوبت<sup>۳</sup> به هم رسانیده است، یکی از بچه ها را گفتم بیرون [را] نگاه کرده، گفت که برف باریده است. بدن بنده درجه هوا است، هر کس که وجع مفاصل دارد و پانزده ساعت یا کمتر یا بیشتر، پیش از باران از مفاصل خود می داند که هوا بارندگی خواهد شد. خوب است که بنده ضعیف کوچک را منجم ها در بغل بگذارند تا بارش و خنکی هوا را بشناسند! واقعاً راست می گویم، جاهایی که بیشتر درد کرده است، بنا می کند به کوبیدن و وجع زیاد مشخص مریض و معلوم می شود که هوا بنای باریدن خواهد کرد. خلاصه به زیر کرسی پییدیم<sup>۴</sup> تا صبح شده، هوا بسیار سرد بوده، درخت ها کلاً گل کرده یا غنچه بودند همه را ضایع کرده، با المره خراب شدند. مگر میوه های دیررس که هنوز عیب نکرده اند، ملا طیار می گفت، خدا خلاف شرع کرده است، چرا بندگانش را به میوه محتاج کرد؟ می گویند که خدای تعالی جبر نمی کند پس چرا این جبر آشکار را کرده است؟ مرد حاذقی است، چنان فهمیده که خدا بی انصافی کرده است، بلکه در این حکمتی است که بنده و ملا طیار نمی فهمیم،

۱. اصل: پیاده گی.

۲. اصل: دنبل.

۳. اصل: رتوبت.

۴. اصل: طپیدیم.



بلکه اشخاص صاحب علم و فهم بسیار گنده هم نمی‌دانند. دنیا را خدای تعالی متغیر آفریده است، دلیل حدوث عالم را، اهل منطق همین تغییر عالم<sup>۱</sup> دانسته‌اند و گفته‌اند: العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم<sup>۲</sup> حادث. امروز را در منزل نشسته، بنای نوشتن روزنامه داشتم، از زیر کرسی حرکت نکردم و نوشتم تا اینکه فراش نهار آمد، باز کاهلی و دمل<sup>۳</sup> مواضع بد نام، نگذاشت حرکت کرده، به زیارت آستان مبارک مشرف شوم. نهار آوردند، خوردیم؛ بلی! دیروز میرزا محمد قوام<sup>۴</sup> به مباحثی و مستوفی گری آذربایجان مأمور بود، آمده در شکارگاه رفت؛ میرزا خداداد را خدا گرفت و میرزا محمد، را خدا داد، در حقیقه این هم خداداد است، میرزای خوب [و] قابلی است. کارهای جناب اتابک اعظم همگی موافق قاعده و ضابطه و نظام است. سلسله‌های قدیم را، کلاً به کار انداخته، هیچ یک را بیکار نگذاشته، میرزا مصطفی هم که برادر میرزا محمد است، محرر خود معزی الیه است و جوان بسیار قابلی است، خلاصه کلام، نهار از کارخانه جناب اتابک آوردند، خوردیم. بخار پلو خواب آورد، بنده و ملاطیار به زیر کرسی رفته، خوابیدیم، در حقیقه [حقیقت] امروز روز خواب بود، کار باقاعده اتفاق نیفتاد، تا اینکه نواب ملک منصور میرزا با های هوی داخل حیاط<sup>۵</sup> شده، داد[و] بیدار کرد، بیدار شده در را باز کردیم، آمده به زیر کرسی تپیده<sup>۶</sup> خوابید و طفلی از نواب مستطاب شاهزاده را، امروز موقع عروسی بوده خود به نفس نفیس متکفل این کار شده، دختر خود را به زیور نام، توله من عروسی فرمودند، ان شالله مبارک باشد. بلی، کسی را که اولاد نباشد، این حیوان بهتر است از اولادها، وفا دارد و این اولادها ندارند. نواب محسن میرزا به مبارکباد آمد، باری وقت ظهر اعلی حضرت شهریار سوار شدند، بنده آستان شهریار از شدت دمل<sup>۷</sup> حرکت نکرد، در منزل مانده بودم. به کوه بالای ده رفته بودند، تفنگ اندازی زیاد فرموده، گردش کرده بودند. نواب محسن میرزا، تپهویی گرفته بود. چون قبله عالم همه خدام را به شکار مرخص فرموده بودند، اکثری به طرف دره از کی و سایر کوه ها رفته کبک آوردند. از آن جمله کیقباد مفلوک بود، دو کبک آورد.

ز کبکان چنان بخت برگشته بود که قوش قبادی دو تا گشته بود!

قوش نواب [کی] قباده<sup>۸</sup> مشهور است، چنان که سابقاً سلطان بیگ شاعر در مدح قوش ایشان گفته است:

۱. اصل : عالم را.

۲. اصل : فا العالم.

۳. اصل : دنبل.

۴. میرزا محمد قوام فرزند میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی در سال ۱۲۶۵ هـ.ق به عنوان پیشکاری شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله، مامور به آذربایجان شد و در سال ۱۲۶۸، به قوام الدوله ملقب گردید.

۵. اصل : حیات.

۶. اصل : تپیده.

۷. اصل : دنبل.

۸. شاهزاده کیقباد میرزا پسر بیست و یکم فتحعلی شاه و برادر تنی شاهزادگان کیکاووس و کیخسرو میرزا است. ولادت وی به سال ۱۲۲۱ هـ.ق واقع شده. مادر این سه شاهزاده، شاه پسند خانم شیرازی از زنان مورد توجه و موسیقی دان فتحعلی شاه بوده است. کیقباد میرزا، دختر حاجی رضا قلی خان دولو قاجار را به همسری خویش

### نه پر دارد نه دم قوش قبادی

### کند پیوسته صید نامرادی

که تدارک شب عید خود را ببیند، ان‌شالله قبله عالم خرجی اعانت می‌فرمایند که شب عید کهنه را تازه کند، باری طرف عصر به دیدن ایلخانی بجنورد<sup>۱</sup> رفتم، احوالش ناخوش بود. از التفات‌های قبله عالم بهتر شده بود، دو ساعت آنجا نشستیم. سلیمان [خان] افشار، به خدمت جناب اتابک اعظم رفته بود. نواب یحیی میرزا و شاهزاده محمد یوسف [افغان] حضور داشته، قوش‌های آهوگیر را آوردند تماشا کردیم. از خان خبوه و اورگنج<sup>۲</sup> صحبت کردیم، چون مشهور است که خان خبوه [...] می‌خورد و به جهت قوه باه، مقوی‌ترین اغذیه می‌داند، از آن بابت از شاهزاده افغان پرسیدم؛ و هنگامی که شاهزاده برای خریدن پدرش در آنجا بود، البته مهمان عزیز را بهترین اغذیه می‌دهند، به شاهزاده گفتیم: چه مزه می‌دهد؟ او انکار کرد، بنده ابرام کردم، آخر گفت قلیان<sup>۳</sup> کشیدن پیش‌خدمت و به دهانش پف کردن را دیده‌ام، اما [...] خوردنش را ندیدم، اما دروغ می‌گوید. حکما [...] میل فرموده است. این دو کار لازم و ملزوم و مخصوص خان خبوه است. مشهور است که هر کس این غذای نجیب را بخواد بخورد، باید از خان خبوه حکم و دستخط بگیرد که [...] فروشان بی‌مضایقه بدهند، والا کار همه کس نیست که به این ظرافت مقوی قوه باه میل کند.

وقت غروب برخواسته، به منزل آمدم، قبله عالم برگشته بوده، نواب محسن میرزا آمده، قدری نشستیم. وقت شام شد، به حضور مشرف شده، شام خوردیم، مقرر فرمودند که کجا بودی؟ عرض کردم روزنامه می‌نویسم و دمل<sup>۴</sup> دارم، فرمودند که خان عمو پیر شده است. من گوش می‌کردم، دیگر عرض نکردم که از بی‌تفاتی قبله عالم پیرم، والا این جوان‌ها را مثل حلوا می‌خورم؛ واقعاً بی‌مرحمتی پادشاه، آدم را پیر می‌کند. نمرده‌ام، خیلی مردسخت جانی بوده‌ام. شب را بعد از برگشتن از حضور، کیقباد و مهدیخان کچل، اخوان کور و کچل بنده آمده، شب نشینی کردند. بعد از آن هر کس به جای خود رفته، به استراحت مشغول شدند.

### صبح روز سه شنبه ۲۰

بنای حرکت به شهر بود. صبح زود هر کس بار و بنه خود را بسته، راه افتادند. این بنده و بعضی از شاهزادگان جمع شده، به زیر کرسی نشستیم تا به نهار اخبار شدیم.<sup>۵</sup> متفقاً جمیعاً به راه افتادیم و به حضور مشرف شدیم. دیدیم، نشستند و نهار نزدیک است تمام بشود. فرمودند بنشینید. عرض کردم در بیرون

داشته و دارای پنج دختر بود.

۱. اصل: بوجنورد.

۲. اورگنج، ( Urgench ) یا ( Urgenc )، شهری از شهرهای جمهوری ازبکستان و از واحه‌های خبوه است. اورگنج از قدیم، در شمار مراکز مهم تولید منسوجات نخی بوده است.

۳. اصل: غلیان.

۴. اصل: دمیل.

۵. اصل: شدم.

خواهیم خورد. بعد از برداشته شدن نهار، فدوی<sup>۱</sup> دولت جاوید مدت، حمله بر دوری پلو کرده، چنان سیلی سختی به دوری زد که گرد از پلو برخاست<sup>۲</sup>، نهار خورده، باز به حضور رفتیم. سرکار اقدس مقرر فرمودند نشست، صحبت کردیم.

محمد محسن میرزا و ابوالملوک [میرزا] حضور داشتند. به جهت مشغولیات، صورت ابوالملوک را می کشیدند، الحق بسیار بی حد خوب می کشیدند. بنده خود را خواسته، فرمودند: چطور است؟ من واقع عرض کرده، تعریف زیاد نمودم<sup>۳</sup>. مقرر شد شیپور سواری زدند، ما هم به منازل خود برگشته با محسن میرزا سوار شده بیرون ده رفتیم. قدر [ی] با جارچی باشی صحبت کردیم. کالسکه‌ها را تماشا نمودیم، تا دور باش فراشان بلند شده قبله عالم تشریف آوردند. [با] جناب اتابک اعظم هم صحبت می کردند تا به کالسکه سوار شدند. همه جا میان راه با خسرو خان صحبت می کردیم که جناب اتابک از حضور برگشتند، با مخلص صحبت می فرمودند، از هر طرف و از همه جا. تا به نزدیک شهر رسیدیم؛ چون اعلی حضرت شهر یاری به جهت ستاره منحوس که سگری یولدوز می گویند، از دروازه قزوین، تشریف به شهر می بردند. این بندگان هم با ایلخانی و نواب محسن میرزا همگی از عقب داخل شهر شده، بنده به منزل منصور رفته و محسن به خانه خود.

از مرحمت قبله عالم، سفری به این خوبی مدت ها بود ندیده بودیم، لذت برده، کیف کرده، شکار بسیار خوب شد. مزاج‌ها حال آمد. خدای تعالی عمر و دولت پادشاه را پاینده بدارد و جناب اتابک اعظم را به شاه ما ببخشد که خوب وزیری است. امید چنان است که عنقریب کل ایران مثل دسته گل شده، از لوث احکامات {حاجی} میرزا آقاسی علیه ما علیه پاک بشود.  
بمحمد و آله الامجاد، به حرمت سوره<sup>۴</sup> فاتحه<sup>۵</sup>. سنه ۱۲۶۶.

شوریه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار جامع علوم انسانی

۱. اصل: فدوی. شاید مقصود فدایی یا فدای بوده باشد.

۲. اصل: برخواست.

۳. نقاشی را در تصاویر مقاله حاضر آورده‌ایم. این نقاشی و برخی دیگر از نقاشی‌های ناصرالدین شاه و عکس‌هایی از سیاستمداران و شعرا و فلاسفه اروپایی و چند فقره شعر، در برگ‌های ۲ تا ۱۸ دفتر اصل مکاتبات شماره ۱۱۶، که در آن گزارش‌ها و عرایض والیان و سفیران و هیئت وزیران (به نام مجلس وزاری مختار و دربار اعظم) و مأموران دولت به ناصرالدین شاه و دستورالعمل‌هایی که شاه داده است به تاریخ ۱۲۹۱ ه. ق. آمده و در وزارت امور خارجه محفوظ است.

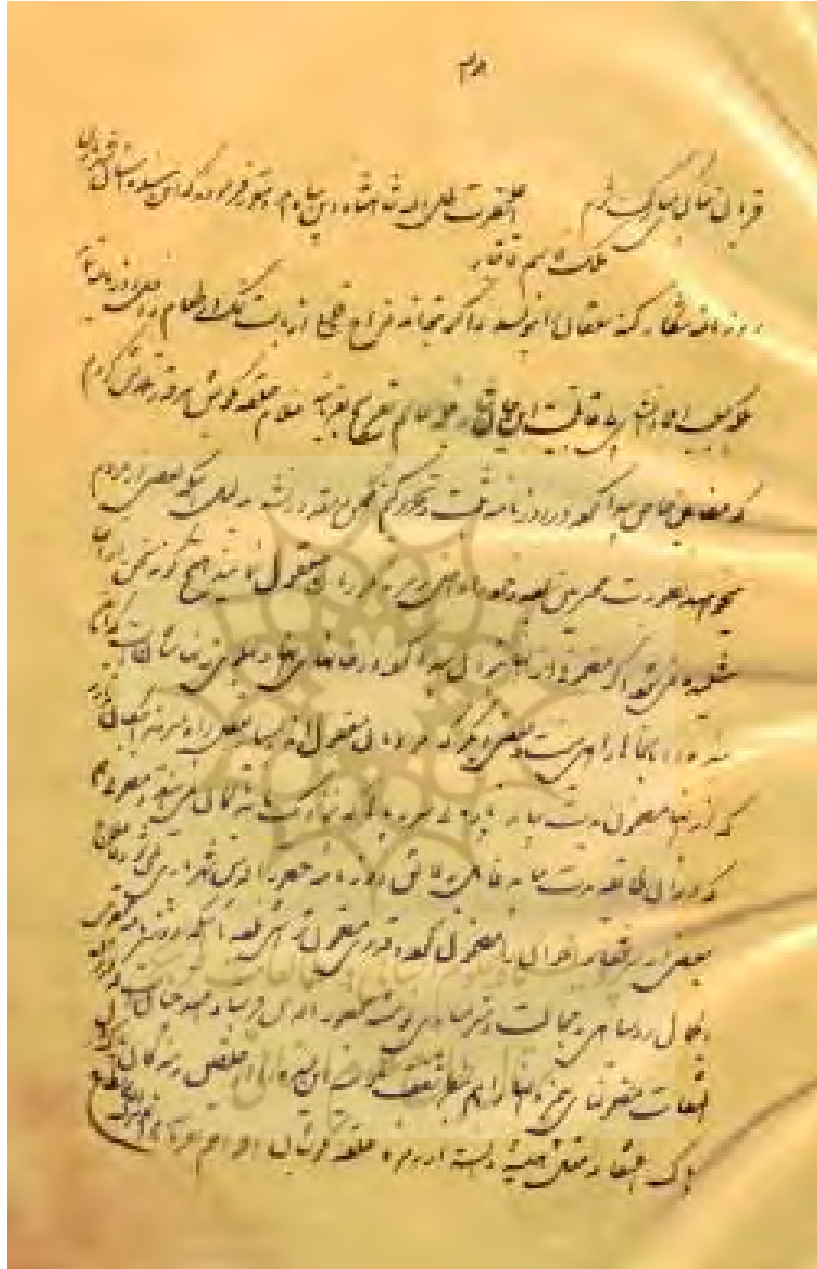
برای آگاهی فزون‌تر بنگرید: بیانی، خان بابا، فهرست بخشی از اسناد و عهد نامه‌ها و سفرنامه‌ها و رساله‌های دوره قاجاریه، نشریه شماره ۲، تهران، مرکز بررسی و تنظیم اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۵۴، ص ۱۳۱ و ۳۷۵.

۴. اصل: صوره.

۵. اصل: الفاتحه.



صفحه پیش از شروع روزنامه . برچسب کتابخانه دولت علیه ایران از نوع “آ” که در آن دستخط و امضای میرزا موسی خان مرآت الممالک مشاهده می شود .



یادداشت تقدیمی مولف به حضور ناصرالدین شاه قاجار به خط ملک قاسم میرزا .

پیام بهارستان / ۲۵، س ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰



صفحه آغازین روزنامه. همان طور که مشاهده می شود نقش مهر ترکی ناصرالدین شاه که مخصوص کتابخانه بوده است، در داخل سرلوح پاک شده است.





آخرین صفحه روزنامه شکار کن و سولقان .



تصویر شاهزاده ملک منصور میرزا؛ این تصویر به گمان، تنها اثر صحیح و منتسب به وی است که بر جای مانده. به نظر می رسد که این نقاشی را مرحوم ابوالحسن خان غفاری (صنیع الملک) کشیده باشد.



تصویری که به شیوه عکاسی داگروتیپ (داگرتوتیپ) از ملک قاسم میرزا بر صفحه تهره منتقل شده است.



تصویر نقاشی شده حاجی کیومرث میرزا ایلخانی ملقب به ابوالملوک میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار که توسط ناصرالدین شاه در جریان سفر شکار کن و سولقان کشیده شده است. در کنار تصویر به خط ناصرالدین شاه قاجار آمده است: شبیه ابوالملوک در کند [کن]، روزی که می خواستیم به شهر [ب] رویم کشیدیم، ۲۰ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۶.



تصویر شاهزاده ملک قاسم میرزا، اثر آقا بالا ششوانی ( شیشوانی ) که در حدود سال های ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۰ میلادی کشیده شده است . این نگاره اکنون به شماره ۶۹۲ در گنجینه موزه ارمیتاژ در روسیه محفوظ است .